

(۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي كشف علينا رموز الغرائب بفيضه المعين
وترغنا طريق الشك والصلوات بروح اليقين وسقانا
في وجه الطلب شربة العجائب من لسان نبي فاض النبيين وا
أصاوة والصلوات على محمد وآله اجمعين اما بعد حين كبر
بذه فاطمي راجلا طلي كه تده بدير و عهد بعد فرزند ارجمند طال الله عمره و برزقه كن
علاوه التحقيق و نهاتيه التحقيق رسته عا و رساله فارسى مى نمود از علوم عربيه و روز
عجميه و خلاصه اين علم شريف در آن مندرج باشد از اصطلاحات و احوال و در
حالت احوال آميده و طيفت و خط و سفا لطفه و فضا باشد فقير در اين تهلك
ميسموزد زيرا كه كلف اين روزگار بهت عروس است و در دوزخ عصمت و چادر

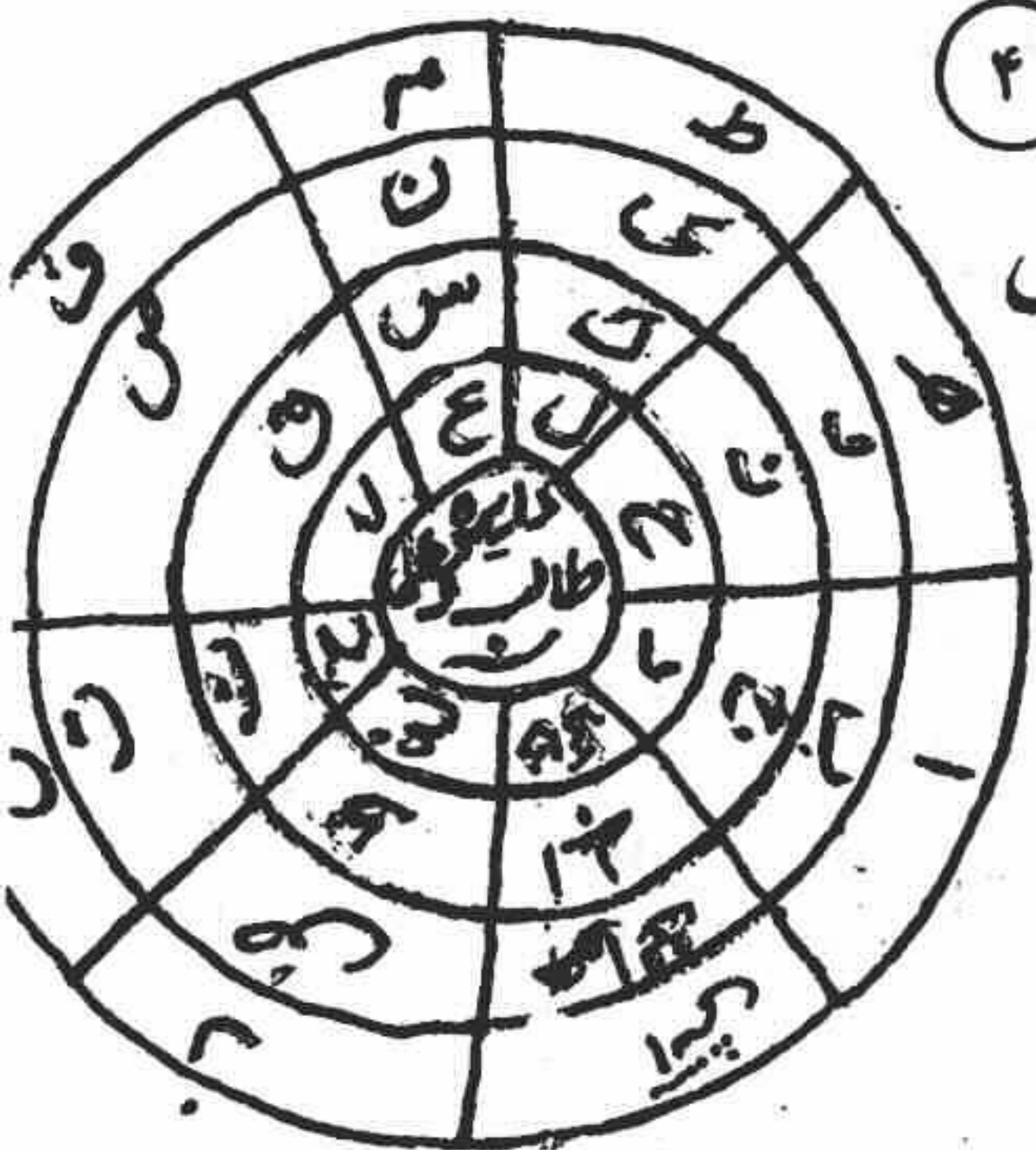
عفت

(۲)

عفت محفی باشد برهنه کرده در بازار قطار مطبوع رشر روغیا در نمودن عاقلان
 ایچک چنین بکنند کف اخفا سازین بکنند زما و دولیا بکته همین این علم
 نازنین را محفی درشته لانه دینال به ایدر اکتال فی ارجده چند قنفر می ندم
 وزند بالنه می نرد تا کلم وان تدر عتم فی شئی فبینه الا الله بکته رستاره سرقه
 کلام ربان و دیار کسمایه شتم چون اید بشر از سر رسید لعاب فرزند
 کردم و حاجتش را از پروردگار عالم عز و کرم سست ندم تا این سنه را از نظر
 رشر روغیا محفوظ دارد و برسانه بر کس در خواهر از در بر روغیا رانه ع
 دنک قدر و بالاجابه جبر عتمس از ناظران این رساله و عایدان این نقله
 ان رست که مصنف را در این رساله چون قلم دانند و بر کشف این سر را
 روز در ارض ننمایند بکته امکنه این علم رسیا رست چمن حضرت ابدا
 در میان مکرقات نظر و نظر فانی اگر حاجات بود صحن این علم شد که علم
 دما رست حیرت قل الله و علم آدم و کما کله نظر هم هر که وزنا
 بعلم رسا شد محرم سرحی معالیه شد از همه عالمان شده و علم*
 او بود در میان حقی آدم که در سست که در ناسیه علم بهر علم
 رسا نیت و در این رساله رتب رست بر مقدمه و چند فصد و عالمه*

المقدمة در بیان مخرج و اصطلاحات که موقوف علیه این کتاب است
 بدان در تذکره آنکه که جبر در لغت چاه روشن رب را گویند و مخرج
 دو ال تیره و ناقص مکرر و در اصطلاحات در باب کشف کجاست و از
 نیایع فیض کجاست فایض از جود باشد منجر در قلوب و کباب شود و عهود
 لیکن باعث کسب قصد و جاب رتبه کیم اثر رب اما المقدمة الثانية
 در بیان اصطلاحات که در سخن این پنج از ضروریات است و این ^{اصطلاح}
 اللهم را با زبانی در سطر خوانند اول سطر عدد در است و در پنج بر دو نوع است
 یک در سطر و یک دیگر در ترکیب و هر دو سخن و سمرل قنات است اما
 در سطر عدد در حروف چنان است که هر کلمه را در حروف ^{مقطع} در است
 کنی و بر مخرج هر یک از آن حروف چند عدد است از عدد یک و یک
 رستنطاق عدد هر یک را جدا گانه جمع کن و حروف ستنظمه را جمع
 کن سطر عددی است اما در ترکیب سطر حروف عبارت است از تلفظ
 کردن با زبانی و قنات و در پنج سطر را سطر لفظی و سطر ظاهر نیز گویند و می
 سطر طبعی این عبارت از در دردن حروف در رتبه و سطر بود هر حروف
 مطرب را بحسب طبیعت چنانکه حروف رتبی است و عکس و عکس

④



آیه را خاکه تربت و عکس و مع هذا القیاس
 ستیوم لبط عزیز و در پنج بار است
 از ط لب بودن هر یک از حروف
 از ش حرف اول را در هر درجه او باشد
 و ط لب بودن حروف آیه خاکه را که هم درجه

او باشد خاکه الف طاهط همیشه طالب حروف بوی نصتض
 و همچنین حروف جز کس قیظ طالب حروف دحلیم غغ و س ع ه ا ی ک ح و ز
 و این لبط عزیز بنامت معمول و معتبر است در این فن را هم در تمام است از لبط طوسی
 و لا تر ان الفزیز و لبط عزیز سر آرد فان سجات ن لافوق منها فی الصورة
 چهارم لبط ارتفاع است و این بر سه نوع است اول عدد در دویم حرف ستیوم
 طوسی اقا عدد عبارت است از ارتفاع حرف مطلوب بحسب اعدادی در قائم است
 بر پیش نه از وضع یکد خاکه عدد هر یک از حروف مطلوب اگر در درجه
 است در درجه عشر است بر نه و اگر در درجه عشر است پس در درجه مائت بر نه
 و اگر در درجه مائت است در درجه الف بر نه مثالش خورسیم در محمد رالبط
 رفع عدد در کنیم و از آن لبط تخصیص حروف نائیم نظر کردیم در سیم محمد عددش *

(۵)

هت در عشرت است چون دورا بابت بریم چهار صد شصت و پنج کردیم
 ف شد باز محمد را که شصت است در درجه واحد بود بدرجه عشرت برده شد
 شد رستنیاق نزدیک ف شد و باز نیم محمد را در درجه عشرت بدرجه ثانی بریم
 ف شد و ال محمد را در چهار رت از درجه واحد بدرجه عشرت بریم ف از آن حالت
 شد صورت جمع ت ف م ت اما بطریق حرف عبارت است از از ارتفاع
 هر یک از حروف یکدیگر یا ابثی یا ایغنی یا اھطی بحرف تبدیل مصله
 مثالی حدسیم در محمد را بطریق حرف کنیم اول بریم محمد فون آوردیم و از برای
 حاط آوردیم و از برای سیم بریم باز ندان آوردیم و از برای وال هر کس بطریق*
 محمد ریم شدن طان هر بعد از طبع طبعی عبارت از ارتفاع حروف بحسب
 چنانچه حروف خاک را تبدیل کنند بایه و حروف اکر را ترقه دهند بایه
 و هو را را ترقه دهند برش و چون این را بدین ترتیب برست از ترقه
 طبع ممکن نیست و حروف رشی را نهال خود و اگر دارند مثالش حدسیم
 در محمد را بطریق طبعی کنیم چون بریم در حروف رشی رت ترقه ممکن نیست
 بسا که از حدسیم پس عوضی ز آوردیم و یک کمال خودمانند عوضی وال

دریم س ش شد لکن دسیم محمد باف جعفر ضرب کردیم ۲۰۰ و وسط و مد
 رخ غ غ غ سپهال محمد را دراء جعفر ضرب کردیم ۸۰۰ شد استنطاق کردیم
 حن شد پیر حروف استحصه را از ربط تضارب محمد با جعفر این باشد *

سید

۷۲ حد و سبب شد استلطی کریم لک شد پس مال محمد را بار و منبر جمع کریم

سید محمد تقی

بزرگ

زیرا که ضرب باطن حروف است در باطن و ظاهر حروف است در ظاهر و باز ضرب
 ضرب باطن حروف است در ظاهر حروف و با یکدیگر در یک جای بسته این سه نوع
 را در رسم محمد خواجه نمود و بانه التوفیق مثلاً در رسم محمد را بطریق کتب
 بر پنج اول نیز ضرب باطن در باطن پس هم محمد را که بیست و چهار ضرب کردیم و عا شد *
 رستخاق کردیم خ غ غ شد باز دال محمد را که بیست و چهار ضرب کردیم ۱۶
 شد رستخاق نمودیم و می شد مجموع حروف ستمده را بطریق محمد بنفردان
 ضرب باطن در باطن شد این خ غ دس خ غ و می و چون در رسم محمد را
 بطریق نمانیم بنوعیکه ضرب عدد ظاهر حروف را در ظاهر و در باطن حروف
 اینجاست که و چند در چندم رتبه است از مرتبه یکدین آن رتبه را عدد در
 نماند شد الف را که در اول است یکید و ب را که در رتبه دوم است دو
 و چهارم در رتبه سیم است سه و علی هذا طریق پس در رتبه چهارم است
 بیست و شش پس هم محمد که یک عدد در رتبه سیزدهم است در ۱۳ ضرب
 کردیم اینجاست ۱۶۹ رستخاق کردیم شد ط س ق پس محمد که در رتبه
 هشتم است در ۸ ضرب کردیم شد ۱۲۸ رستخاق کردیم ط س ق شد بازیم
 کردیم را که ۱۳ است در ۱۳ ضرب کردیم ۱۶۹ شد رستخاق کردیم ط س ق

پیردال محمد در عبارت در چهار ضرب کریم و اشد استطاق کریم وی شد
 پس حروف ستمده از ربط تقدیر یعنی ان ضرب عدد در مرتبه خود پس این باشد
 طس ق دس طس ق وی و چون ربط تقدیر یعنی ان ضرب باطن در ظاهر
 یعنی عدد یک در مرتبه طریش ان یک است دریم محمد را در هر است در ۱۳
 ضرب کریم شد دس و حاراکه شست عدد در است عدد ضرب کریم و شد
 رستطاق روکادس ویم ثانی بعد از ضرب و رستطاق شد که و دال بعد از ضرب
 در رستطاق شد وی پس حروف ستمده از ربط تقدیر ضرب باطن در ظاهر
 پس ک ث دس دس وی تمام شد ربط تقدیر نهم ربط اضعف
 رت و ان عبارت از دو چند ان رختن حروف عدد در مقام رت
 برایشان از وضع تقاربه شد در ستمده محمد ربط اضعف نهمیم در هر
 یم که هر یک در وضع کریم و شد رستطاق کریم و شد بارح
 اضعف و رستطاق کریم وی شد ویم ثانی نیز و شد و دال داشت که
 ح باشد پس حروف ستمده از ربط اضعف ریم محمد ریم باشد و
 می ف ح دهم ربط کسیر عبارت از تخصیص حروف رت
 دیگر بنوع کسور است که بر بنا به دیگر سر و درشته باشد حروف حاصل

نهم ربط اضعف

دهم ربط کسیر

کنند

صدر کنند و در نیم در محد را کتبه مرده در خود و یک هجرت نمایند
 رد لایم کسورت کردیم بدین نوع در نیم جمیع باشد نصفش در کتبه و در
 ده پرت در می باشد دیگر از کسورت نیم نیم در است و پنج باشد در نیم بر سر بیج که
 است در کتبه نصفش چهار در دال باشد و در کتبه یک پرت و در کتبه یک
 الف پرت یا نیم ثانی به سورت در دال که هم و نصفش در کتبه و در کتبه
 یک الف پرت پس مجموع حروف که در کتبه یک الف پرت در دال که هم و در دال که هم
 کی ه ب ا یا نوزدهم بسط تمارج است نیکوترین از اربع بطارت و تمارج
 از تفا عدر است و بعضی از سخن سطل است در لغت و اما در اصطلاح از باب
 جفر عبارت است از سخن رسم طالب و مطرب و هم از رتبه رسم مطرب از رتبه
 الهی باشد یا غیر رساء الهی و طالب و مطرب و غیر باشد یا خود و مزاج کردن رسم
 طالب یا در مطرب که اینها و همان شانش در نیم در محد را بط تمارج نامیم و غیره
 مطرب علم ساینم و علم از رساء الهی بود چون محد را با علم مزاج کردیم چنان
 شد ع م ل ح ی م ا د چون جعفر را با محد مزاج کنیم چنین شود ج م ع ح
 ف م د د ی ا در است در همه جاد در اعمال حرفه حضری در اعمال تمارج رسم
 طالب را بر رسم مطرب مقدم دارند و عمل کنند و لا اوقی در مطرب از رساء

یا نوزدهم بسط تمارج

الهی باشد از وقت لایزال رسم مطرب را مقدم دارند چنانکه در راج رسم محمد
 با عیم و بعد تقدم مطرب بر طرب اینی بر سه نوع است اول چنانکه حاج
 حضرت بابر بر ماتحجب در من تقدم است و در حجب و مالک و ممکن در حجب و در حجب
 نذر دس اول و حجب است و بعد ممکن دوم رکنه تقدم حوف ارحامه رکاء بر دیگر
 و بعد قوه و لفظه اوست بر دیگر و چون حضرت بابر نشاء حلیه نه لفظه و را
 باشد سیم رکنه از لب نیست در حوف رسم مکرر را با مالک تقدم دارند
 باید دانست که در باب اعلی طرب را سطر و متغلف و متغلف بر من ارحامه در من
 است متبوقه مریج با هم حذر رسا حسنی باشد و بعد کرده باشد و بدان
 سطر است و در اوست نماید هم چنین ضرورت در اعمال سعیده و ناست
 شکر باشد و قرزایه التور باشد و نظرات مناسب عمل باشد اگر خلاصه در عت
 مطرب حصول یا بدو قدر برج کشی باشد و اگر خلاصه یا بدو قدر برج آید باشد
 و با لفظه بسیار نماید و شراطه هر کجا بینگی بیاورد چنانکه رکنه لفظه فن گفته اند
 که الله صریح در اعمال صلاح حال انکار کتب
 لایزال است هر کسی را که بعد جعفر استنباط نماید از لفظی مطلق زیرا که گفته اند
 الشهوات مافی الدورات و زبان را از هرزه گوئی بکنی هر در و دروغ و این
 بگویند.

کنیده و لطفه حد دل طلب نماید و در خورق نهنگ باید کرد و بامندگان خدا برکن
 زنده گانه باید کرد و بیکس را دشمن بدوستان باشد هر چند کسی قصد ملامت کند
 در نزد صحرای مکن باشد و بر بایچه چون بهر شغل شود بر کف دست برکتی
 آید را بنویسد که علی قادرین علی ان سنوئی بیاند و ملک شریف است و هم را
 تا حفظ غرض و دفع رنج و کینه از لوازم است - عاقل را از کجاست لطیف در حال
 سعه و در شکر بکس در بجه طلب را ناچار است از رعایت این شرایط و طبع
 احوال باین علم شریف تا کار پنج مراد بر آید نام شد شرایط مقتضات این علم شریف
 و سنه لطیف اکنون بر سر حال رویم و شرح احوال هر یک از این احوال را
 عبارت شافیه و بیان طایفه در علم مقتضات است و آنست پس تقدیم
 ما کحضری علی المقدمات و هی کجور فافهم اما در بیان علم بطع و غرض و طبعی
 و طریقی در استخراج ملامت و عموال و قسم و عنایت رساء الله و شرط دعوت و در
 و طریقی تصدیق بر پنج که مراد بر آید برضای صافی کن و در صحت و دلایل باشد
 طریقی علم بطع عدد و حروف و کتب الله جفر عارفان بسیار در قشود کتب
 جفر آدم و جبر و علم الله در دل و جفر خافیه حضرت امام جعفر صادق
 علیه السلام و سایر مؤلفان معاً جمع فرموده اند مذکور است در فیه کلمه که در

در صلیف عارفی واقع است از ربط حروف عدد سر و تن است و تمام آن در
 اعمال دو ربط مذکور است در جملی عام شش تا در دو بنا بر این ریز در اعمال آن دو
 سطر از اینجا طرح نموده مقصد آن گشت فلطی الطاب فی الکتاب المذکرة *
 سخن در گذشت در انحصار ماذیم غرض ما بطبیعی و غیرت است فیها از اشباع
 فی المقصود بعین الله اگر چه هر یک از این سطر را در یک جهت جمع حافات عکس
 در جهت ثبات میگزیند و مقصود ظاهر یک از این اربع سطر را بجهت مقصود
 و ماصدق در طواریکه امر خاص مقرر در شش اند چنانکه بعد از این سطرین خواهد شد
 ان شاء الله تعالی هر یک از این سطرین را با آنها لطایف را از این سخن در چون فواید
 در سطر غریز کنی باید در مثل تدعای به معنی صحت است آن را نام کنی چون
 نام کردی بکیر حروف غریز هر یک از حروف نام چون حروف غریز را اگر قدر جدا
 گانه بنویسد نام ملکه که از این حروف حاصل شود به آن نوع و اگر حروف نام
 روح است ۳۴ هم ترکیب و اگر در ۵۵ ترکیب و این در مکرر مکرر
 ملکه که بر این کلمه را که نام ملکه که بر این است و چون در میان این ملکه را
 حکم کن و در سائر کتب کیر حروف را به یکدیگر یک بیکر صد و نود و نهار سطر اول
 خود را ملکه که است و سطر دوم را یک بیکر و در ملکه که هر یک از این سطرها که
 یعنی سطر است ۵۵ در درجات ۳۴ و کلمه سهوشی به شش ان کاف کن

(۱۴)

گنج نارساء و عمان پرودن آید و کلمه در رساء و عمان است و کلمه یوشی هم موقوف
 توان سخت و آقا اگر کلمه یوشی باشد و عمان الحاق نماید بهتر باشد چون رساء
 ملائکه در اعمال عمر رستخیز رج کرده شد اکنون باید دانست در رساء نیز قسم
 و عزیمت بدو داریم بنوعیکه غیر مکرر بکبر در خود و مکرر الاکثر چون چنین کردی
 کمتر کن آن نام را از زمام حاصل و چون از زمام پرودن آید با صدق بکن
 تا اگر غلطی در کتبه در قع شده باشد بر آن رطلع باید و آن را اصلاح کنی چون
 مکتبه نام کبر جوف حلب و لیلان مکتبه ترک کتب رساء و نیز دفعه است
 قسم است بر ملائکه و عمان و جمله اینج حال است پس نامی سطر مکتبه در است
 چنانکه گذشت در سطر است ۵۵ و در مزدج است ۴۴ ترک کردن تحقیق
 طلمه اینج عمر رستخیز رج کرد پس بهین در سطر مکتبه و ملا حظله کنی و که نام طبع
 بر آن غالب است هر طبع در غالب بود و در آن طبع باید رسانید شد اگر
 آشی غالب باشد بر چیز باید نوشت و بر ترش انداخت و اگر آب غالب
 بر چیز سفید باید نوشت و در آن انداخت و در آن بود و اگر خاک غالب
 روی بر چیز زشته و برین دفن کند تا باید اینج عمر وقتی کار کرد و موقوف
 در دفعی طبع سطر باشد کاهر رساء و کلمات مکتبه در سطر مکتبه علم در

علم هر شود تا درستی خود اگر در اینجا خالی نباشد در صد رسم در رسا، و نه
 پیرون مر با به روز و نه بعد در صد کسر غیر مستخلصه نام با به روز و نه
 مذکور را بعد دستور کتبه خوانده باشد و هم چنین خط ب مد مکس و از روح و جوان
 را بر با به خوانده بعد دستور کتبه و در خواندن کجزارت و تسبیح شده و هر شتر
 و اگر اکسیده با به وقت و تا دعوت کردن بیکه عهد آن گشت و در دستور
 کتبه نظر کنند رسم در خط بن مطلوب باشد خصوصاً سفو نام سفو با به وقت
 باید به وقت آن رسم شغل در خوانده عهد کتبه بنفش شود مراد حاصل شود
 اگر چنانکه در رسا، و نه در موافق مطلوب باشد در آن بسط یافت و تدریجاً
 حروف آن رسم در خط بن مطلوب بود و تصدیق نماید نیز بعد در عهد آن نام
 تدوین نماید بیکه حاصل مطلوب باشد چون به این مراد و نه نام مقصود*
 چهارم و آنست و آنست که در مثل دلت و اشک الطالب و دیگر و آنست که به
 در چرخ خا هر حباب قلب کز بیخ و لها را تسخیر نماید به این نوع ج لب
 ال قال وب و چن خا هر رسا نام را بسط عزیز سکن چنین شود
 دکن ابک دکره اچون به یخ و غریز طاق رسا و نه
 کنیم و کما این مد حق کنیم کا بکائیل کما ییل به این نام ملکه
 جبر قلب

جب قلب برکت و چون حرف نام ملک را یکله در نوسرین بر شود
 دکات کک و کده ایک برکتی صدر بخشن چنین شود اده کک ادب
 ل و چرخ طاق رسه ترکیب کرده دکایه هوش بستان لادعوی ساری
 چنین شود او هکک هوش ادبک هوشی رینغ نامهار از جوان ملک جلی
 در تقرب رسه جدر کانه لکای هرزه لکندن بر تخیل رخسار ج قسم و عمل غریب
 ریم و مخیم ان لیس رسه چون قلب با حروف مفرد جمع کنی چنین
 شود ج لب ال قل و ب د ک اب ک ه ک ه او چون رینغ حروف را *
 تحلیص کنیم چنین شود ج لب اق و د ک ه و هین رینغ حروف را کثیر
 ز نام نمایم تا زمانه زمان صهر شود رینغ صوره گیر ج لب اق و د ک
 ه جلیبا قودک ره هج و ل ک ب داوق هجر ل کبد اوق ق
 ه و ج اهد لب ک فقیع اودل بک ک ق ب ه ل و دج را *
 کعبه لودج را اک رفی ج ب ده ول اکر ق جیده ول ل
 اوله دوق ب ج لاوک هرق بیج رینغ ریم بر ملک گاه
 باشد در حروف باشد و گاه باشد در یک حرف باشد تا اوتار در خط زیاده کم

زیاد و کم نمیشود و در روح و روان از این نکتیه بر این بصورت است ج ه ل
 ج ا د ک د چ ل ز ی ح ح و ف ر ا ع م ت ک ی ب ک ن ی ح ی ن ت و د ج ه ی ج ا ر ل د
 و در نکتیه صمدیه طسم هم کو میند و چون سطر نکتیه شش است این کلمات
 شش بار باید بخواند و بخورات مناسب است که بخواند و چون در این طسم حرف ا که
 پشتر است این کلمات را بر یک سفید پاکیزه نقش کند و در آب روان ریزد
 بجهت جلب عام خدای مافرد و کعبه خالص خلد ان سنگ را بر آب
 ریزد و بخورد هر کس بخورد به هر چه ارشته در دست و در نکتیه و نکتیه
 شود که دعوت رسم بقای این معذکره باشد یعنی اقل آن رسم سلطان
 بعد از نام رسیده بخواند و بعد از آن ختم است بخواند و هم چنین چنان بگوید که
 در روح و روان باید کرد و بعد سطر مذکوره کرده باشد باید که در دعوت
 رسم که سطر است بالغه نماید و در دعوت رز و در این مرخص خواند و در اصل
 این است و باقی فرج است و باید در ابتدا خواندن روز یکشنبه کند و در روز
 بعد رسم و بعد سطر و بعد در ایام و بعد در ایام و در حش بخواند تا در سبعة
 بنیج در دست نماید و در سطر دعوت و قرائت با نوزع است
 چنانکه در کتب معتزله این فن شریف سطر است و بهر نوع در نکتیه

بود باید بدان پنج دروست نمایند آمدن در دهن هر شتر را تا خط حمله و فله
 در رواح و ملائکه بجهت امر مذکور به پنج نوع باید کرد ابتدا اسم الله تعالی
 و قل عزمت علیکم یا ارواح العالیات الطاهرات الزکیات و یا ملائکه
 نکتی رب العزة بالله الذی لا اله الا هو المقلب القلوب مبسرا
 لمطلوب یا ارواح العالیات و یا ملائکه رب العزة و یا ايتها الکر
 عوان اجیبونی و عزمت علیکم یا دکا بکائیل و کها مئل یا الله و اسم
 الله المزیب فی الالواح المسطور و عزمت علیکم و احسنت علیکم بحقی
 محکم و منعامکم و ذکرکم و تسبیحکم و تهلیلکم و مناصبکم عند الله
 تعالی ان تترد الی الأعوان و نامرهم بطاعتی و انجاح حاجتی و یا
 او هکک هوش اربک هوش یادکا بکائیل یا رکها مئل اهتم علیک
 بالله المقلب القلوب و بحقی هذه الکلام جمیع اولد ان ناسر والا
 و هکک هوش و اربک هوش تسخیر القلوب اخذت و الناس ^{جمعین}
 و النساء و الرجال و المعلمان و الولدان و الاکابر و النسب و الحاکم
 بل جلب القلوب جمیع الکه کوان فی الاماکن و الزمان بحقی
 الله الرحمن الرحیم یا اهل هذا العمل من الکه رواح و الملائکه

والأعوان أعينوني به تسخير قلوب الأخلاء في واخذ المطلوب ^{صلوا}
 التي وأعينوني وكونوا أعواني وانصارا واحتبائي وادركوني
 جميع الأحوال والازمان احب يادكا بكائيل سميعا مطيعا
 بحق جلبائيل قلبا سلا احبوني وأعينوني لتسخير القلوب الأخلاء في
 احبيني وبحق اعظم جهنم اولد وبحق هذه الطلسمات وهذه ^{الكلمات}
 جلبا فودك وهجر كبد اوق فتخرج اردل بك كقبة لودج
 الكرق حيب وهول لاوك هرد فيج احبوني بالله المقلب القلوب
 الرحمن الرحيم يا معشر الجن او هلك هوش اربك هوش ان لم
 يحبوني الى حصول مرادى سلطان الله عليكم دكا بكائيل ركهائيل
 با يد ليهم شواظ من نار ونحاس فلا تقتصر ان ليضربوا وجوهكم
 واد باركم وليسر عوايكم الى النار وان حببتم لي فبشركم الله
 نعم يوم القيامة لا تخافوا ولا تحزنوا واباشروا بالجنة بارك الله
 عليكم بحق هذه الكلمات احبوني بحصول مرادى العمل العجل
 العمل الساعة الساعة الساعة الطاعة الطاعة الطاعة
 الرحا الرحا الرحا احبوني داعي الله احبوني اليوم ^{ثان}

المسأدي

المنادی من کل مکان قریب یوم یسمعون بالحق یوم اخر و یوم آخر
 یا ایها الادواء الطاهرات بحصول مراد و انجاح حاجتی اعیونی
 یا ملکه رب الغزاة باستجابة دعائی و تبلیغ مرادی الی رب العالمین
 هر چند در شریک بالذکر در خطاب و رفع ثرد ارواح و دعوان رز در حاکم نماید
 و در مذکر بود و در رب بود بحصول مراد و در حاجت و ادله را علم تمام شد بطبیعی
 و غیر از اکنون بر سر اعمال دیگر رویم و پان احوال دیگر کنیم تنها هر یک ترفع و ترفیع
 و عهد و تفسیر پیش بر پنج در حصول مطلب بود بتوفیق الله العزیز خلق السموات و الارض
 هو الرحمن الرحیم در عمل بسط ترفع و طریق رتبه خروج ملکه و دعوان و علم
 و عزیز و سایر متعلقاتش بر ملکه و نفقات الله ایها الطاهر و چون ظاهر و طریق کن
 و عدد از بسط ترفع از درجه سفید بر رتبه علی عابد که ان در درجه باید و هر کنی بسط
 ترفع و طریق آن است در مدعا از نام کمزوان نام را بسط کن بسط ترفع آن که در رتبه
 باید کرد و ملکه ایل لاهی ایشان در ملکه عهد نکردند و چون ظاهر و دعوان ملکه
 پروردگار بکبر حروف ملکه را ایل و بر هر حرف از درجه حروف ترقی و ترفیع
 حروف عزیزی ملکه بکبر در پنج مذکر رتبه کرد و ملکه ایل ایشان را
 و نام از دعوان ایشان عهد بر من که تا رتبه رتبه بر دعوان و ملکه
 در روح چنان است در صد نام را باید گرفت و فاصل رتبه و حروف را داد

پہلی زمام

www.telasm.com

السما، لغير عهد ثرونها تجيوني وتعينوني بحصول مراد من الرقة
 والعزة والاقبال يا الله المتان الملك يا نعمائيل يا شيشنا
 ئيل يا دنا ئيل اجيوني مميها ناصرا معينا واسمت عليك بحق الله
 وبحق اسم الله العظيم الكرام ان نامس وجامع خيلكم واشيا علم و
 لا وليا هو الاعوان شصنظهورش عطفد هوش صموش وسخو^{واهم}
 احملي بحيث يكون معيني وناصري فجميع ما اريد من الرقة والعزة
 والتعزز بحسب العاجلة والاجلة يا ايها الالواح العاليات *
 ويا ملائكة رب الرقة ويا ايها الاعوان اجيوني بحيث^{نفاع}
 الرق والعلو عاجلة وكونوا احبائي وانصارى واعوانى فجميع^{احوال}
 واما لى يا ايها الالواح العاليات ويا ملائكة هذا العمل^{تيا}
 الاعوان اجيوني واعينوني سميعا مطيعا بحق غفرائيل وبرفقا^{تيل}
 وبحق هذه الكلمات الطلسمات الى اخره يفره رازنج غري^{عليه}
 بجزبه ككاسي يا ايها الحاملين الباعثين على حصول مرادى و
 حاجتى وامنفاعى بحسب الرق عند الله اجيوني باسم الله^{عنوني}
 بحصول مرادى من الرق والعلو والحاجة والعلو يا ايها الالواح
 شصنظهورش عطفد هوش اجيوني واعينوني واجلبوا^ب

www.telasm.com

در روزه چاه چشم و رقیب و عزیز و غنا گذردن و سحر و رنج و ضرر و
 عیش چنان است که در ربط ترغیب گذشت تا بطن تصفیه یکه از زیاد حکم
 و شکر و دگر و غلبه کردن بر اعدا و یافتن قوه و گرسنه و صدق و رنج
 لا کلام دارد و طریقی چنان است که در ربط سابق گذشت تا بطن تنبیه
 رخت و اجابت احوال دینه و بعد از این در ربط ط احوال ذکر این مقال
 حذر هم کرد حکیم بطایان سترالهد و کاشفان روزه یادش هر محقق و مستر
 نماند هر یک از این ربط مذکور را که سفر ادم ۴ عشرتیم لطیف و مطرب
 طالع و صاحب طالع و طبع و قدر و منزل و روز و صاحب روز و این تعلقات
 و بنا بر عهد سفر است و یک از انواع ربط مذکور و در ضمن سفر است و شریک
 چرا که همی نماند بیزان ربط عهد پیش میرود بیزان سید و شصت نوع است
 از این نوع ربط معروف است و هر کس که اندر این ربط سفر کلام محققان گفته
 در وقت سفر ادم ۴ بدن رکعت است و الله اعلم باب در بیان
 ربط تانج و این عهد بنام محبت و محبت و قدر و طریقی عیش چنان است
 صبر و مطرب و طبع و این در کلام رسم از رساء الله است چنانکه از علم
 خدام رسم علیم و اگر مال خدام رسم غنی و عیله لقیس فی سیر المطالب چون

[illegible]

چون

چون چنین مراد است نزد اله مراد باید و صاحب کشف و علم الهی گردد
و پس عار هم رسیم سائر الله ساء الله نعم در بیان استخراج احوال

آمده و کشفیات رموز خفیه و این معاد ترین دقیق است در هم سایل
هفتم مرتبه است و از هفت مرتبه که باز کنند حور سینم تا هفت مرتبه کنیم
و حروفات از در کنار داریم و کتیر بنامیم تا هفتم تا هفتم تا هفتم تا هفتم
نظر کنند و بعضی دیگر همان هفت مرتبه را بیرون کرده و تخلص و کتیر هفتم
نمایند و طلب حور کنند تا اگر هر دو را یکبار کنند و در هر دو موضع نام

نمایند و نام و نفع حور بود و تمش آریانه

بعون الله تعالی و شفیه

الحس دعا اللهم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین
الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی محمد و آله و جمیع الانبیاء
است در بیان معرفت حروف که بعد از الف و متعلق است با حروف
و صفایح و طرغوزنه جبر الف متعلق بطالع زمان و غیره و حروف و امته
در حروف نیز بهین رسد متعلق به بیاض الف و ب متعلق به دروشت

و شرکت در تزیین و صند و محض و مگر بهبوط اشیاء صی به نیابت با و بهین
 متعلق است و چه متعلق است بجزوف و مظهر اندیشه کوناگون و نقصان
 نفس و مال و فتنه به نیابت بهین امور متعلق است و دال متعلق است
 به علم دین و سفر دور و تعبیر خواب و متعلق است بهین امور به نیابت دال
 و چه متعلق است بابتیه و در و سعادت حال دوست آن در رسیدن برادر
 دشتی به نیابت بهین امور متعلق است و متعلق است باسلطنت
 و شرف و کار کسب و فائده و فتنه به نیابت و در بهین امور متعلق است و
 متعلق بطلوب و مرغوب و منع و منکر و فتنه به نیابت را و بهین امور
 متعلق است و چه متعلق است باعدا و دشمنان و بکشتن و در و دشمنان
 و چه به نیابت بهین امور متعلق است و چه متعلق است
 باخبار صادق و در ایاد و در و حقایق به نیابت بهین امور متعلق است
 و متعلق به نفس و در و در و طالب و در طلب باشد و به نیابت
 یا و باین امور متعلق است که متعلق است مال و در و در و در
 و قدم غائبان و فتنه به نیابت کاف و باین امور متعلق است و متعلق
 است باعدا و دشمنان و مردم به نفس و ستوران و فتنه به نیابت و مردم

باینج امور مستلزم است و همیست مستلزم است بکلیه صنایع و عقاید و عادات
 کار و دقایق آن مستلزم است بطلب و مرغوب و در نزد رشتها و لغت
 مستلزم است بفتح و قضا یا در هر دو حالت مع مستلزم است بعبارت کلام
 و نقد و حرکت و سفلگی و حج و زیارت جدا الگه هر یک از این حرفها مستلزم
 است کانه بحرف نظیر طالب حرف دیگر است چنانکه الف طالب سنی و با
 طالب عین و جمیم طالب فاء و دال طالب صاد و ا طالب قاف و و آ و ط
 راء و زاء طالب شین و هاء طالب تاو با طالب خا و کاف طالب دال
 و لام طالب ضا و میم طالب ظا و نون طالب غین باشد هر حرفی در
 صنایع طلب در هر طالب و مطلوب خرد باشد و اینج طلب طلب یکدی
 و ا طالب و مطلوب لبث بدین نوع باشد الف طالب خا و ضا و
 سطلوب و و با طالب ط و ط سطلوب و ی و تا و طالب ظ و ط سطلوب
 و و تا طالب عین و عین سطلوب و و جمیم طالب عین و عین سطلوب
 و ی و هاء طالب فاء و فاء سطلوب و و دال طالب کاف و کاف سطلوب
 و و دال طالب لام و لام سطلوب و و زاء طالب نون و نون سطلوب
 و و سین طالب و و باشد و و سطلوب سین و سین طالب فاء و فاء

مطلوب وی وصاد طالب یاء باشد ویا مطلوب ویرا طالب ویرا
 وبقی چنین باشد الف طالب نون ویا طالب ثا و قاف طالب وواو
 و عین طالب سین ویا طالب خاء وکاف طالب نون ویرا طالب عین ویم
 طالب دال ولام طالب هاء باشد وشین طالب فاء باشد و دال طالب ضا
 ویم طالب ط وکا طالب صاد وها طالب ظا وذا طالب ویرا طالب هج
 اهتبی برین گونه بود الف طالب جیم ویا طالب زاء وطاء طالب کاف و
 ویم طالب ثا ویرا و فاء طالب قاف ویرا وشین طالب سین بود و دال طالب
 طاء بود ویا طالب دال بود وواو طالب هاء بود ویا طالب لام بود و
 طالب عین باشد وصاد طالب راء بود وئا طالب خاء بود وصاد طالب
 عین باشد وصاد طالب راء بود وئا طالب خاء بود وصاد طالب عین
 این رسد طالب و مطلوب دوایر اربعه حروف است چهار جاعه در آن
 بلایح فصل در اس بدینکه هر حرف از پنج حرف در دوایر اربعه
 است و کتب در اس آن حرف طلب مرادند در سواد است و کلاس کدی
 برین گونه بود اب ج د ه و ز ح ط ی ک د م ن س ع ف ص ق
 کاشی ت ش خ د ض ظ غ ر س د ویم ر کبیرین رسد باج

ج ده و نوح ط می ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ
 ض ظ غ ر اس سیم ر کبیر ب ج ا ده و نوح ط می ک ل م ن س ع ف ص
 ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ ر اس سیم ر کبیر ب ج ا ده و نوح ط می
 ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ ر کذا الیه ر کز ک ر ف
 ر اس ل تل ر کبیر باب ا ج ده و نوح ط می ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش
 ت ث خ ذ ض ظ غ ر اس ریم ب ج ا ده و نوح ط می ک ل م ن س
 ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ ر اس سیم ر کبیر ب ج ا ده و نوح
 ط می ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ ر اس سیم
 ر کبیر باب ا ج ده و نوح ط می ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث
 خ ذ ض ظ غ ر اس پنجم ر کبیر باب ا ج ده و نوح ط می ک ل م ن س
 ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ ر اس ل تل ر کبیر جیم ا ج اب
 ده و نوح ط می ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ
 غ اس سیم ا ج ب ده و نوح ط می ک ل م ن س ع ف ص ق ر
 ش ت ث خ ذ ض ظ غ و ع ه ر ل ق ی اس هر ف ر ز ع و ف سبت
 لانه را بسبت است اس رت در مجمع را سها بقتصد استا دو چهار اس ک با
 همه برینج مثال در ذکر رفت و چون را سها معلوم شد بعد از اینج به باید در

در حروف کجبر بعضی مستوی با نام است و بعضی به شهر و بعضی به سنین
 احاد حروف با نام مستقل است الف به شنبه و با و به شنبه و ج به شنبه
 و دال به چهارشنبه و با و به شنبه و دال به جمعه و زاء به شنبه و حاء به شنبه
 و ط و به شنبه و عشر است حروف به شهر متعلق یا بحکم کاف بعضی لام
 بر مع اللّٰه تلّٰی سیم بر مع اللّٰه تلّٰی نون کجا بر مع اللّٰه تلّٰی سین کجا بر مع اللّٰه تلّٰی عین کجا
 ف نه شنبان می بر صفان باز یا را بتوال داده اند کاف را به ز الفعه
 لام را به ز کحج باز مات حروف بسین متعلق است قاف را به ز ال ک
 داده اند را در ابقر شین را به پلنگ تا را بخ گوش تا را به ننگ خا را
 بار زال را به سجاد را بکر سفند ط را به میر غنی را به سغ باز قاف را
 بال یک در از اسجک فانه در حروف آن است در چن پان وقاف
 و حروف خرد هر یک در ز فوفات فانه بدون در کدر درسته با شنی در حروف
 مستوی بچه روز و چه ماه و چه سال حکم بر آن کن در فلدن روز یا فلدن
 ماه یا فلدن هر چنین حادثه یا واقعه است خرد هر در و دیگر بیا در است
 هر یک زرقم را در عشر است و مات لیع میا شده و نه در لیع ان
 است در هر صغیر در رنج باشد و نه در روز بد شد الف نه در
 دال لیع و جیم نه در دال لیع و ک نه در دال لیع و ز نه در دال لیع

و ظاهر در باره ی نهارد و کاف و لام نهارد و میم و نون
 نهارد و سین و شین نهارد و تالیم و ثا نهارد و خا و نین و ذال نهارد
 و ضا و یع و ظا و نهارد و عین نهارد است که چون از جهت بیار در حروف
 خانه خانه نظر کنی و اگر حروف یع باشد آن بیار اولان بود و اگر حروف
 نهارد باشد آن بیار در تشریش از مرض بر آید و بهر گانه از پنج حروف رشی باشد
 و با در و آ که و خا که حروف تشریف باشد ا ه ط ی ف ش ذ ح و ف نادی
 نیز نیست بود بوی صفت حروف آ ب نیز نیست باشد جز کس قسط حروف
 خا که نیز نیست بود و حله مرخ و نایه از پنج حروف رشت در چن خا که صمیر
 از حروفات خا که بیرون کرد حروف رشی را مطلوب باد باشد هر جا که باشد
 منسوب است آن به صمیر بود و اگر حروف از باشد رشی را طلب منسوب است از
 رشی صمیر و اگر حروف آ ب باشد خا که را طلب منسوب است از خا که صمیر بود و اگر
 خا که بود منسوب است آ ب را طلب صمیر از آن گوید و بداند که بعضی از حروف
 را بر ملاکت باشد اگر در طلب در آید و بداند عدم حصول آن را طلب کند
 و آن حروف شخصی غش لا باشد و بعضی از حروف مستفی باشد و بعضی
 در طلب عتد مرتبه باشد و معظم در دنیا مستفی بود باشد و آن حروف

صراط علی حق منسکه در صراط رفعت کرده اند و بر سر هدایت باشند باین
 وجهی که در صراط از بر صبر و سکون است و در پیوسته از قدین مطرب دارند
 اینج هبه اورا از حروف هدایت کشیده اند و از حروف سستی و نام مایه است
 و در دنیا بر اسنان چهارم است در آنجا حیدان عبارت از آن دریا است
 و در آنکه هر یک از آن حروف با هر سفتی است الف با الف تخریر
 تعلق دارد با ب و خیر و حسان و هاء و در کتب تعلق دارد و جیم کلمات
 و حیرت و از قیاس نزدیک و حرکت نفس تعلق دارد و دال برین و دوست
 دلت و سیاب و عاقبت کار تعلق دارد و هاء بهدایت و اولاد در حفاظت
 نشو در دلد و بدایت دارند و غم و شتم تعلق دارد و زاء بر ب و غایت
 و زیارت و از زواج و شرکاء و اصنداد تعلق دارد و هاء بجهت و حفاظت
 و طاء بطهارت و در جوار و لمبک و یای بر ب و دولت و شرف و کاف بکفایت
 درستان قدیم و دشمنان و معاندان و لایم بلطف و سیم بر رعایت و نون بر
 و مال و سکن سعادت و سلامت و کام دیدن و عین بشارت و عفت و غیر
 و سرک و فای بعضی و لجاج دارند و حرمت صدارت صبر و کرم و صدق و صفا
 قاف بقوة و زاء بر ارف و مجس و کلام و شوق و شین شفا و ت و غضب

بادشاه و نادر به و زنا به و ورق شدن در خطاء و نادر بیژان است و بشور در امور
 خا، بکنه ملل و کون زردال به کنت و زلت و عزل در کاراض و ضیاء
 و رواج مهات ظاهراً رزغیر یافتن و عهد مهات پیش بر بن عین لغت و
 مردت تعلی دارد بدالکده بعضی از حروف منطوقه بر باشد و بعضی صامت
 حروف منطوقه منقوطه است منقوطه بیک لفظه متکلم به یک زبان است و آن در کلام
 غامض و سبوح است و منقوطه به لفظه متکلم به دو زبان است و آن در کلام
 سجع دارد و سبوح است و منقوطه به لفظه متکلم به زبان است و آن در کلام
 ناهیا در شرف و غیره سبوح است و منقوطه به چهار لفظه و آن در شین و نظیر او کران
 است متصوّر است و آن متکلم لکلام غبت با صاله و بغامض و سجع و ازود
 در شرف سبوح است و نیز منقوطه به یک لفظه طلسمات و دعوات لکلام سرای
 ترکیب کنند و منقوطه به لفظه را لکلام سجع عبارت از آن است و لکلام
 در زرد و ناهیا است و منقوطه به لفظه را لکلام طر شرف و فایر باشد
 و ناهیا است و ناهیا است و غیره عربی است و منقوطه به چهار لفظه را لکلام
 ترکیب کنند در دعوات طلسمات ناهیه یا میده و حروف صامت بر هر عقد
 و بر هر لکمه این سخن گفتن مناسب باشد یا نه لکلام را بر هر لکمه بعضی

125N

لام را ملوک سلاطین گفتار و کسان در دعای التماس کرده باشد و منته ملک ایشان
 خبر دهد و الف لایم هم را عدد پنجم بران و که بعضی ذکر کرده و بعد از نام
 حسین و وارثش و صبر ایشان و عطش ایشان را ذکر کند اگر در هر یک یکم
 و مخزبه اسیرند و در زیر سر همه کار نموند کلام نیاید در از یک در و مقصود
 در مانیم خیر لکلام مانت و دل و لم تتر و بعد از آنکه در ذخایر الله است
 حروف را با دایره شمس کرده اند و هر یک را خاصیت کشفه و تعیین نموده
 و هر یک بجهت کار می آید از جمله یکم در متقین فایده بسیار است ذکر کنیم
 و از آنست که حروف معروفه می مانند و شکوه معروفه است و را که
 کنند چون تا و تا و تا و حروف معروفه بر این رابع هفتاد و حصول برادر
 بر باشد و رسیدن به تندی کند و حروف سکوده و بعد از حصول
 مطلب و در حروف فائده را حقیقت نظر کنند و حروف معروفه را ^{منکوره}
 اگر سکوده باشد و هر کام و مراد باشد و بعد از آنکه در فال کشیده شود
 در خط مع و در حال آئینه در درختی به درشته سر طبعه و اگر منکوره باشد
 و بعد از آنکه در رزق و سبب نفس و هر دو کار را در محسنه و بعد از آنکه
 حذره و دایره حروف خود سکوده باشد یا نظیر ایشان سکوده باشد و در هر حال

رخصه علی آتشه با کلام ساری با این حروف معروفه و سکوده میزنند و حکم می
 جاری می سازند ساری ال از زن کردن کرده و در صتم و نظیر هستیم وقت
 سکوده بوده حکم می کنند زن را در است و نقصان در صتم و در رد و به شک و در
 میست است و قدرش نه هر بار که نیست و تو هریش از آن میبرد و اگر بعد از سکوده
 سکوده دیگر باشد و نه کند و شوهر دیگر کند و میران شوهر نیز و اگر حروف معروفه
 باشد اگر الف بود و نه کند و زن باشد در از قه پاکیزه منظره ظرف صوره
 چه پیش از رد که اگر در دو پوسته بر دو طاعت است و است عا به و درین
 باشد و اگر با باشد و نه کند زن باشد کندی که در فیه نه باشد بزرگ روی و کندی
 قدم بر پا چوب لنگ یا بر ضرورت باشد و شوهر پیش از نور میرد و لیکن شوهر دیگر
 کنند و همیشه با شوهر اول باشد و در مقام محزون به نشیند و او را و خود است
 پنج حروف کلام کند و اگر جمیع بود و جمیع از حروف معروفه بود و نه کند و زن
 در از زبان و جنگ هر یک و سرخ و سفید و در از قدم و بر سر پا کردن
 رخصی و شسته باشد لیکن شوهر دیگر و کم فرزند باشد و پیش از شوهر میرد
 و شوهر بعد از زن کنند و دریم یاد او باشد و اگر دال باشد و دال یا نه
 بود در سکوده و معروفه و نه کند و زن باشد سرخ و سفید و پاک و پاکیزه و پاکیزه

وای وثره دوست بسیار اولاد و نیکو نظر و بیسته ابر و دراز قد باشد
 و اگر آید و در حرف مشکوفا باشد و در رزن که حکم و در کار و بخت
 و به هر حال بسیار دوست باشد و پیش از تره هر همدک شود و لیکن در هر قدر
 عمرش باقی به ودانیه باشد و اک و لک باشد و در هر قدر در خودت سر و قد به
 زنی باشد شکله و بزرگ اصد و سب و پاکیزه روکار و نیکو نظر و سرج و سفیده
 سر و بر و وثره کش بر خنی که بد و میان به باد و بار که قسم و عمر و دبا باشد هر چه
 بود و کم اولاد بود و لیکن اولادش ذکر باشد و اگر زاء باشد و زاء از خود و نیکو
 باشد و در هر قدر زنی باشد به کار و وثره هر از هر یک باشد و زاینده باشد لیکن بخت
 صورت و سیاه چشم و ابروان بیسته مایل به بر خنی و سفید و اگر ها باشد
 و ها از خود معروف و در است و در هر قدر عظیم و عظیم و با حاء و با و فار و وثره
 دوست و سبز مایل به بر خنی باشد و وجه و شیرین حركات و بسیار خوش طبع و مساک
 مستی باشد با عطاء به وثره هر کار به و اک ط باشد و طایه میان به است در
 سر و قد و نیکو ده و در هر قدر زنی باشد میان به با و ابروان بیسته و سبز مایل به
 و تلخ کف و رو به عثوه و شنج و وثره هر دوست باشد و با وثره هر سانه بود
 در در عمر و بسیار فرزند و اکثر زمین باشد و اک با بود و با از خود و شکوفا

دید کند ز زلف باشد جوان و زنده کمال و میان به بد و سرخ سفید و در دال
 بار یک و پسته دارد و شخ و به کار شود و بسیار کف را باشد و اگر کافی باشد
 کافی از حروف معروفه است و دید کند ز زلف باشد و به سر و زردی باشد
 و بزرگ و صید و نه منند و با یکینه و دقار باشد و میگو سکن و میگو کر در رود و به
 قد و قامت سیاه و مایل دراز و خوب رفس باشد و اگر لدم باشد و لام
 سیاه باشد میان حروف معروفه و مکرده و دید بود ربن در از قامت و
 نیکو رخ و در چهره رخ زرد و مایل باشد و غلاف و عده و دروغ گوینده باشد
 و کم فرزند باشد و در خج باشد زینیه بود و باشد هر در مقام ز راع و حضرت باشد
 و اگر سیم باشد و سیم از حروف معروفه بود و دید کند ز زلف باشد میگو صورت و
 بنامیت سیاه و تو هر دیت و به سبز مایل سبخی بود و ریوس و رکاده بود
 و بسیار رود و اکثر دختر بود زما باج و ناموس باشد و زن از حروف معروفه
 بود و دید کند ز زلف باشد و سرخ و سفید و در دال پسته و بار یک دارد و آب
 و بهمن میگو و بنامیت ستم ل باشد و بسیار ولد و شهر دوست و حکیم و سلیم
 و باج و ناموس بود و اگر سیم باشد و سیم دید بود در زلف باشد
 میگو صورت و خوش خلق و دینمند و خوش و حید و مکی بسیار دارد و مردم

در مردم نزار بود و اندک و ولد باشد و اکثر مادرین بود و ناز و عشوه بسیار کند بر شوهر و
 اگر عین باشد و عین از حروف معروفه بود و لید کند و زن باشد در رزقه باریک
 از نام و پیوسته بر دو سیاه چشم و نیکو صورت و خوش رفا و باشد هر زن و نه زن
 و حیات و در زن باشد و برادر و کرد لب خالها نیک بود و بسیار فرزند بود و اگر
 زن باشد و فاء از حروف معروفه بود و لید کند و زن باشد در رزقه و نیکو رزق
 و عا لم زاده و پسر و خوش سخن و با علم و قار بود و سر خرم و زنده بود بسیار
 ولد و باشد هر کار و اکثر اولاد از زن باشد و حافظ کلام و خوش فرزند باشد
 و حاء از حروف معروفه است زن باشد که در در و نیکو صورت و همک طبع و باله
 منظر و با طهارت و در دست باشد و باشد هر زن و بود و یکین و همیش از زن بود
 و بار اولاد سیر کند مادر زیاده رود و اگر قاف بود فاء از حروف معروفه است و لید
 کند و زن باشد قبل القتل و نیکو صورت و بزرگ و کتبه و هر کس فرود
 نیارد و غیر منند بود و سرخ مایل سفیدی و چشمان میگون دارد و کم از بود و بودی
 سرش مایل بر خفی باشد و باشد هر نان زکار بود و بسیار فرزند بود و اکثر اولادش
 زن باشد و اگر را که بود و را از حروف معروفه باشد و لید کند و زن
 سیخ و سفید و میگویم و خوش گفتار و سادت از هر عیب و ناست است

و بیخ در بر بود و اکثر اولادش مادیه باشد و شین از خروف سروده باشد و
 بقول از خروف سحره باشد و هر کس زن باشد از نام محمد پیر کند و
 با مردان ریزش نایسکن پاک دامن باشد و یکر مر و یکر کف و بقوه تمام
 باشد در کارها و سحر و سفید باشد و بقدر مسئل و کاران و بسیار سخن بزرگ
 و دلد و تازیه باشند و اگر تاز باشد و تاز خروف سکرده بود و بقول که
 باشد زنج بود و کاره و بدین و تاز کار و با تاز هر مقام تاز سحر و کثری باشد
 و بزرگ باشد و بیخ و بنامی در از ذکر بیخ و بسیار دلد و اکثر مادیه باشد
 و اگر تاز باشد از خروف سکرده بود و هر کس زن باشد و سحر و سفید و یکر
 و یکر قات و خوش کف و خوش کرد و روش هر دوسه و کم فرزند و تاز هر شین زن
 و سحر و دلد و زن و پسر هر سحر کند تا این عالم برسد و اگر خاک باشد از خروف
 سروده بود و یکن سحره باشد و هر کس زن باشد و یکر در دلد قات و دلد سحر
 مایه بسیار و تاز کف و در دم از در و تاز هر دلد و کم فرزند و کم و شلاد
 و اگر دلد باشد و ذال از خروف سکرده و سحره باشد و هر کس زن بدین
 و بدین و در دلد و خاین و خاین کنند بر بال تاز هر دلد صورت و شوه که

مردم را بسوز خدگشند و سید کنند با بر دمان و با لذت طبعش
 بود بزنای کم فرزند باشد و از شوهر جدا گشته و به هر کسی الفت کند و ضاد
 از خروف مکتوبه باشد و سید کند در زن باشد و مکتوب صورت و پاکیزه نظر
 و مردم را بامیده و رخسارش مایه بی غمی باشد و کم سخن و کم اولاد و با شوهر
 سازنده باشد و طهارت دوست بود و سلف و زبان کارهای بنظر زن بود
 و ظاهر از خروف مکتوبه بود مایه سبزه و سید کند در زن باشد و بزرگ
 طینت و پاکیزه نظر و مکتوب صورت و رخسارش خال نمیکند باشد و شوهر دوست
 و کم اولاد باشد و رخی باشد زنی باشد و غنی از خروف معروفه باشد
 زن بود در از قامت و مکتوب رخسار و جمال بها و کام ران کابل و صلب و رخسار
 مایه سبزه و چشمش بنامت سیاه و اسرار و ان پوسته و لب و دهن مکتوب و بزرگ
 ماب خال نمیکند و شوهر دوست و بسیار اولاد و کثیر اولادش زنی باشد
 رنج بود طالب زن کنند و نامقار و حکام در سوال چیز دیگر کنیم و با آن
 لغت فنی مثل سائل در نفس خد کند و در خواند از خواند و صغیر از ضعیف
 دست نهند اگر در آن خانه الف باشد یا سیم و سید کند و مایه در از بیدار
 کند و اگر سیم بود و سید کند و سوال از نفع کار آرمیده اگر در دیم با بود

و میری آن کار بود و اگر هم بود آن کار خالی از جنگ و نزاع می شود
 و اگر دال بود در آن کار نفع بود و اگر آلوده فایده نیکو در آن کار باشد و اگر دال بود
 بکوشش آن کار برکت و اگر دال بود در آن کار نفع بود و لیکن نفع بنیر عاید شود
 و اگر عاید باشد کار به نفع باشد و اگر عاید باشد نفع نیکو باشد لیکن عاید آن
 بقا، نه از شمر باشد و اگر بایه بود نفع بر سر دیگر بود و اگر کاف بود
 نفع نیکو فایده بود و اگر دم بود نفع ندرد و اگر سیم بود نفع سیاه و
 اگر نوع بود نفع ندرد و در آن کار شروع نمود آن کرد و اگر سیم بود نفع
 نیکو باشد و عینی رنج در کار حاصل کند و زردست به هر وقت کار نفع
 باشد و اگر عاید باشد کار مشقت باشد و اگر کاف شود کار نفع نیکو باشد و اگر
 رسد بود کار نیکو و نفع باشد و اگر سیم بود کار به باشد و تا کار نیت
 تها بود و اگر نادر بود کار نیت بود و اگر عاید بود کار به نفع باشد و اگر دال
 باشد کار دشوار و به فایده باشد و خدا کار نیکو بود لیکن در عاید نفع
 هر دو نادر و عاید کار نیکو اگر چه نفع نیکو باشد و اگر عاید باشد
 کار به نفع باشد تا بنیر عاید گردد و اگر سیم تلف باشد و در چهارم
 تلف و میر کند و هم غیر و منفعت منته در آن و اگر بایه باشد عاید

باشد

(۴۶)

و اگر باشد خیر در او نباشد و اگر هم بود سریع در حوزان رفته و اگر دال باشد
 همه باد و در هر روز جمع کرد و اگر آرد بود کام و در زیر آید و اگر در دران کار
 شغل و غنی بسیار رفته و اگر زاده بود اگر از دست بود و اگر خاک بود
 کار بی فایده بود و احتمال دارد و نفس در آن نکت شود و اگر طایفه در خوش
 بجز به شود دشت و کام و در و اگر با باشد تنویش و حضرت باشد و اگر
 کاف بود در خوش مال گراید و اگر بدم افتد بود حضرت افتد بر سطح
 حضان نفع رسد و اگر بیم بود در حوزان صحبت و مال بود و اگر فون بود
 کار مملکت روزنه و نفع بود و اگر کسی بود کار بود در حوزان گاهی
 طلبند و سرگردانی باشد و اگر عین بود هر چه دران کار حاصل کند بر رود
 و اگر کار بود دران کار نفع و پیشانی بسیار رفته و اگر قاف و شنی و عا و
 دال باشد کردان کار بپیشانی و عاقبت بیم منت باشد و اگر راه بود
 کار بیک بود و اگر ضا و طار بود نفع حاکم باشد لیکن غیر نفع را در از دست
 بر کند و اگر با باشد دوست بر بانه و در کند و صندلی کرده باشد و در
 حاصل کند و دریم سیم و چهارم باشد کردان کار بپیشانی و نفع و مالش
 بود و اگر جیم بود و در کند سوال از نفع و در مورد باشد و دریم جیم و سیم

و چهارم جیم بود و در آن ماه می‌داند و بعثت ارزست به هر واکر چه دال
 دال از ملک و در و دینه باشد و اگر چه رها باشد و دیگر کند و نفع از غیر
 طلب برادر رسد و اگر چه رها باشد و دیگر کند و قصد صنایع و عقار
 دارد و ملک می‌طلب برادر و در آن نفع می‌باشد و اگر چه رها باشد
 و دیگر کند و کار بشتر کند طلب برادر و نفع دارد و اگر چه رها باشد کرد آن
 کار کند و در نفع و ماه صنایع کند و اگر چه رها باشد و دیگر کند و آن کار نفع
 و شاد و کام رنده و ماه نشاط خرج کننده بود اگر چه رها باشد کار بر نفع
 بود و لذت نفع و مال بچشم سلطان دهد و اگر چه رها بود و در روزان کار
 حاصل کند و مراد یابد و اگر چه رها باشد و دیگر کند و بهی خود خرد
 کند و غیر شریک در کرد و نفع بود و اگر چه رها باشد و دیگر کند و با موال
 رتس خرد کند و نفع می‌یابد و اگر چه رها بود و دیگر کند و ارز مر خست
 خرد و ماه حاصل کند و اگر سینه باشد و دیگر کند و قصد تجارت در یابد
 و اگر عین بود و دیگر کند و ماه بسفر بود و در آن نفع می‌یابد و اگر چه رها باشد
 و دیگر کند و ماه کند عقیب خرد و زیاده کند و اگر چه رها بود و دیگر کند
 و ماه بقدر بیش نده و زیاده کند و اگر چه رها باشد و دیگر کند و ماه تعدیل

بفرزد

سفر برد و نفع نکند در خرید و روایه و اگر چهار شش باشد هر ماه در دوشنبه باشد
 بزدوده و مفاسد نشیند و اگر چهار تا باشد از فقیران تلف کند
 و اگر چهار تا باشد باب که محضول کند و اگر چهار خا و باشد بهار
 تلف کند و اگر چهار ذال باشد کم کند و نیاید و اگر چهار ظ و باشد مال
 بمشقت و صدمه کند و اگر ظا و باشد معاونت دیگر مال صدمه کند و اگر غنی
 باشد باب غمزد و مردوش بر آید و اگر مرد و در زو و زو و لیکن *
 از حرف سیم صفحه یازدهم نظر کند اگر الف باشد و دیگر کند در احوال *
 ایشان برادر بوده و اگر با باشند در کسب و کار باشند و اگر جیم بود و دیگر
 کند و زود باشد نمایند و کوشش باشد و اگر دال باشد و بوسه و دیگر
 مهلت ایشان بالبحاج پذیرد و اگر با باشد و دیگر کند در احوال ایشان
 در عین رحمت و حضور باشد و اگر واد باشد و دیگر کند در کار میگزیند ایشان
 او شد و بدان مرتبه بماند و اگر زاد باشد و دیگر کند در بزرگت یک هفتاد و شش *
 حسب الامر باشد و اگر هاء باشد و دیگر کند در کسب و کار بماند و اگر طاء
 بود و دیگر کند در سفر نمیکند و اگر با بماند و اگر با باشد ان مهلت
 پادشاه نفع نمیکند و اگر کاف باشد و دیگر کند در رفیقان و درستان کار و شش

برادر کرده و اگر لدم باشد درجه صد آن و دشمنان پرستان خود باشند
 و اگر هم بود در بزرگان نفوذش و نفوذ ماند و اگر توان بود از دشمنان
 نفع بکشند و اگر سبب بود قدرت ایشان با لدم بود و اگر عین بود بکشش و می
 کار ایشان برادر کرد و اگر فایده جمیع همایش برادر باشد و اگر ضارب
 در کار شرکت بیانه باشد و اگر قاف بود در شورش افتد از بزرگان و اگر
 راه باشد از ملک و ملک نفع سکندریه و اگر شین بود دشمنان برادر عاب
 رتیه و قهر کرد و اگر با بود در حیل و نه تکت افتد و اگر تابا شد نفع از
 شرکت و بزرگان یابند و اگر فایده یابد از کار بازماند و اگر ضارب باشد
 در کار و هم نفع بیانه و اگر خطا بود و دیگر کارش شپرد و اگر غنی
 بود کار از خصم شن رند و بر خصمان غالب آیند و اگر سوال از ملک و در
 باشد حرف چهارم با جزء چهارم نظر بایر کرد و اگر الف بود مراد باشد و اگر
 با بود بیانه بود و اگر هم بود خطا از خصم نشانه و اگر دال بود بیانه سکند
 باشد و اگر کار بود یا و از او مراد بود و ملک و ملک بجز بود و اگر
 بود ملک از دست برود و اگر طار باشد فایده سکندریه و اگر یار بود ملک
 در کرد و اگر کاف بود ملک و مالش زیاده کرد و اگر لدم بود ملک رو

نصفان

نقصان کرد و اگر سیم باشد ملک در زنده باشد و اگر زن باشد روزی در ملک
 بود لکن در شقت رفت و اگر سکن باشد فایده نگیرد و اگر عین باشد بکوشش مال
 و ملکش زنده بود و اگر فایده باشد ملک و مالش کار باطل کرد و اگر صاحب بود از آن
 کار در مانده و اگر قاف بود ملک و مال در دعوای رفت و اگر را در در عین است
 و کار زنده بود و اگر سکن و مال باشد کار و همش در کس باشد و اگر مال باشد
 سینه باشد و اگر فایده ازال باشد ملکش از دست رود و اگر ضایع باشد ملک و مالش زنده
 کرد و اگر طایفه عین باشد در ملک و مال در حصد رفت و اگر سوال روزی زنده بود
 در حروف سیم نظر کند اگر الف بود روزی زنده مرد باشد و اگر با بود روزی زنده روحه
 کرد و اگر سیم بود روزی زنده با پدر و عمه کند و اگر دال باشد بر وفق و هم خانه باشد و اگر با
 بود روزی زنده بفتح باشد و اگر طایفه بود فرزندش برود و اگر کلام بود روزی زنده به پدر باشد
 و اگر سیم بود روزی زنده بر وفق باشد و اگر نون باشد روزی زنده به پدر و اگر سکن بود روزی
 از پدر دور رفت و اگر عین بود روزی متجرب بود و اگر فایده باشد روزی در عین صلاح
 باشد و اگر صاحب باشد روزی تعلق دست باشد و اگر قاف باشد روزی دعوای کرد و اگر
 را بود روزی مهربان و اگر سکن باشد و اگر ثانی یا یا یا ازال باشد روزی
 از روز و بنفس باشد و اگر مال باشد روزی زنده در دعوای باطل بود و اگر ضایع باشد روزی زنده

و اگر غنچه بود و زنده از زنده در کشته بود و اگر رسد ال از زنده و مرض باشد نظر در خورد
 ششم کند اگر الف باشد در اول یا دوم یا سیم یا چهارم یا پنجم ان سمار برزد و بر طرف شود
 و اگر یا باشد در از نشد و اگر سیم باشد یا قاف محض یا به و اگر دال باشد یا را باشد
 و دیگر کند در صاف است از ان مرض بعد از ج خلد صراجه و اگر زاده شود یا تا و دیگر کند در بر نشد
 ان مرض نکند که محض است خلد صراجه و اگر عا باشد و دیگر کند در ان مرض نکند که
 بسیار در مکنج در آخر بود و خلد صراجه و اگر ط یا دال باشد و دیگر کند در از ان مرض نکند که
 خلد صراجه و اگر یا یا ضا رید و دیگر کند در ان مرض در از نشد و عا است خلد صراجه
 و اگر کاف یا ظ را باشد از ان مرض پاک باشد و اگر غنچه باشد از ان مرض بعد از ج خلد
 یا به و اگر رسد ال از زنده و شرک باشد یا به حکم دیگر نکند و اگر رسد ال از خوف و خطر
 باشد و ال و سیر است نظر در جز دهم یا به و اگر رسد ال یا دهم یا سیم یا چهارم
 ان خورنده در کشته بر ان نهاده شده الف و فار بود و خوف بنزد و ال و سیر است
 یا خست یا ترک ده و اگر یا یا صا بود و دیگر و عو و حضرت و خوف بود و اگر
 جیم و قاف و دیگر و عو و خوف قفا باشد و اگر دال یا را بود در از ان سیر است بود
 و سیر است ال و لو یا تا باشد و دیگر کند در خوف از بزرگی باشد و ال در بزرگی در دارد
 و ال زاده یا تا باشد و خوف بنزد و سیر است بان رسد و اگر عا یا فا باشد و دیگر خوف و نفی

در میراث بود و اگر طار و ذال باشد و در دفع در میراث و مال بود و خوف نباشد و اگر مال
 باشد بود و در کند و بد شخصی میراث یا به خوف نبود و اگر کاف طار باشد مال رسد
 به خوف و اگر دم یا عین باشد مال یا به ویش و خوف و اگر سوال از سفر و علم باشد نظر در خانه
 نهم باشد اگر در دقل خانه بودیم یا ستم یا چهارم حرف الف یا ف باشد و در کند و سفر نکند
 و علم یا نه صادر شود و اگر با یا صاد باشد سفر یا به و علم صادر شود و اگر جنم یا قاف یا که
 و در کند و در اجرام در آن سفر باشد و علم در حضرت رقت و اگر ذال یا را بود و در کند
 و سفر باریک باشد و علم یا به بهت لید و اگر یا شین باشد و در کند و دفع از سفر باشد
 و علم اگر را و یا ما باشد فایده از سفر باشد و علم و اگر زار یا تار باشد و در کند و علم نکند و سفر نکند
 و اگر حاد یا ف باشد و در کند و نقصان سفر و علم بکفر رجا به و اگر طار یا ذال باشد و در کند
 کند و سفر نکند و علم رفا به و اگر ضا یا با باشد و در دفع سفر و علم باشد و اگر کاف طار
 بود و در سفر رفا به و علم و میج کند و اگر دم یا عین بود و در علم نکند و سفر نکند و اگر سیم بود
 مال و در فایده و سفر و شتر یا سرباز و اگر نون بود و در کند و ان سفر و ریش و اگر
 سین باشد و در کند و رخت و سگ و ان سفر و علم و اگر عین باشد و در کند و رخت سفر و علم
 و اگر سوال از سفر و کار باشد به باشد نظر کند و خبر دهم و اگر در خانه دقل یا دیم یا ستم

یا چهارم الف وفا باشد و دیگر کند و شغل نفع و کار باشد به پرونی کرد و اگر با محال
 بود و دیگر کند که نه از شغل فایده بود و نه از غم سلطان و اگر صیم یا قاف باشد و دیگر کند که در آن
 شغل در عموماً رفت و بگردد و بگذرد نفع اندک یا به و اگر دال یا را را بود و دیگر کند که در آن شغل فایده
 سکن باشد و از با و شاه رحمت یا به و اگر با و یاشین باشد و دیگر کند و شغل و با و شاه کرد و اگر و را
 یا تا و بود و دیگر نفع سکن باشد از شغل و با و شاه و اگر را و یا تا و باشد و دیگر نفع بود از شغل
 و با و شاه و اگر حار یا فایده باشد و دیگر سزوی از شغل و غضب باشد که کرد و اگر ظار یا ذال بود و
 نفع از با و شاه و شغل بود و اگر با و یا صا و بود و دیگر نفع آن شغل و با و شاه کرد و اگر دالیم یا غنی
 بود و دیگر نفع بود و فایده در از شغل و با و شاه باشد و اگر صیم بود و دیگر نفع سکن باشد و اگر
 نون بود در از آن شغل در رنج رفت و تا فایده بود و اگر سین بود نفع سینه بود و اگر عین باشد
 یکدشش نفع یا به و اگر سوال از دست و مرد و دوستان قدیم باشد و آن سوال تعلق کج بود
 یا زده و در و اگر در خانه و دل یا دهم یا سیم یا چهارم الف باشد یا فایده در دوستان با بر و بود
 و کام و اگر با و بود یا صا در دوستان بخش باشد و مراد بر بنایه و اگر صیم یا قاف بود و خصوص
 میان دوستان رفت و مراد بر بنایه و اگر دال یا را بود در دوستان مراد و کام باشد و اگر با
 یا شین بود دوستان دوست باشند لیکن نفع اندک دهند و اگر و را یا تا باشد در دوستان
 نفع باشد و مراد بر بنایه و اگر را یا تا باشد نفع از دوستان و مراد یا به و اگر حار یا فایده

بود یکی

بود بخش از دوشان باشد و نویسد در مراد و اگر طریقی دال باشد مراد بود و نفع
 و اگر با مضاد بود مراد از دوشان باشد و استیلا بر کاف و اگر کاف یا طریقی بود مراد از دوشان
 بود و شش تمام شود هر چه در دست باشد بریده و اگر لام یا عین باشد به حال بود
 از دوشان و در لغت و رسید بر نیا و اگر هم بود و در حصول مراد و نفع از دوشان
 باشد و اگر نون باشد و در علم و حکمت از دوشان بود و رسید به باشد و اگر
 سین باشد و در حصول مراد از دوشان بود و رسید به باشد و اگر
 عین باشد و در حصول مراد باشد و کتب و کام بر کاف و اگر دال از دوشان
 باشد در هیچ سوال تنقیح و در از دوشان و اگر در فاء یا فاء بود و در
 یا در چهارم یا دریم و در کند و دشمنان باشد لکن رکب دشمنان باشد و اگر با مضاد
 باشد دشمن بسیار باشد و در دشمنان باشد و اگر بهم یا فاء بود دشمنان باشد
 و حضرت نمایند بعد و اگر دال باشد یا در دشمنان نباشد و اگر باشد حضرت
 کمند و اگر دال باشد از دشمنان ضرر نبرد و اگر دال باشد دشمنان
 بزرگ باشد و در امر یا در دشمنان ضرر نبرد و اگر دال باشد
 از دشمنان ضرر نبرد و اگر فاء بود دشمنان بسیار باشند و کوشش نمایند
 در حضرت و اگر طریقی دال باشد دشمنان بهر کرانند و اگر با مضاد بود
 از دشمنان ضرر نبرد و اگر طریقی یا کاف بود از دشمنان نفع برسد و در دال

و اگر دم یا عنین باشد دشمنان بخود در مانده باشد و دشمنان در زن و اگر هم
 باشد دشمنان بسیار باشند و در دشمنان رسوخ باشند و اگر زن باشد دشمنان
 کمینه و باشند و اگر سوال از طالب و تهریرت باشد و در است و این
 سوال از جزو سیرت هم طلب در زن و اگر در اول یا دم یا سیرت یا چهارم حرف لغز
 و فای باشد و سیر بود و رجوع به طلب و حسرت تهریرت و اگر با احوال باشد و سیر
 بر تهریرت صواب و دشمنان در طلب و اگر جسم ناقص بود و سیر بود بر تهریرت
 و تهریرت آخرش بر تهریرت و کلفت باشد و اگر دال یا را بود و سیر بود و طلب
 بر طلب رسد و تهریرت درست و اگر آید یا شکی بود و سیر بود بر طلب و تهریرت
 بر طلب و تهریرت رسد و اگر در و تهریرت باشد و سیر بود بر طلب و تهریرت
 آید و تهریرت رسد و اگر تهریرت باشد و سیر بود و تهریرت بر طلب و تهریرت
 و اگر در و تهریرت رسد و اگر در و تهریرت رسد و اگر در و تهریرت رسد
 و سیر رسد بر طلب بود و تهریرت و اگر تهریرت رسد و تهریرت رسد
 سیر رسد و اگر کاف یا فای رسد و سیر بود بر طلب و تهریرت رسد و تهریرت
 در موردی مدعی باشد و اگر عنین یا دم باشد و سیر بود بر طلب و تهریرت رسد
 و اگر سیر باشد و سیر رسد و تهریرت رسد و اگر تهریرت رسد و تهریرت رسد

دلیل بود

دسیر بود و مطلوب نیاید و هر چه سر کج باشد و اگر سینه باشد و دسیر بود و طلب
 سرفوی مطلوب و هر چه سر شایسته باشد و اگر غنای باشد و دسیر طلب بگوید و هر چه خوب باشد
 و اگر سوال از حصول مطلوب و منع غیر بود و سزاوار آن است و در هیچ سوال را از جزو مهم
 طلب در نه اگر در فیه اول الف یافا باشد یا در فیه سیم یا چهارم دسیر حصول مطلوب
 بود بخیر و منع سرفوی صلاح و اگر با یحی و بود دسیر بی حصول مطلوب کند و منع
 در زمان منع ضرر باشد و اگر جمیع یافا بود و دسیر مطلوب بر نزاع و منع در خصوص باشد
 و اگر دال یا را بود و دسیر حصول مطلوب بود یا نه و منع در صلاح باشد و اگر حاشا
 یا شین بود و دسیر حصول مطلوب بود و منع با بود لیکن در آخر نزاع باشد و اگر
 و در یا شاد باشد و دسیر قوه یافا بر مطلوب بود و منع در فیه کند و اگر زار یا شاد باشد
 و دسیر مطلوب بدی و منع با صواب و اگر حاشا یا را بود و دسیر منع محض است و عدم حصول
 مطلوب کند و اگر حاشا یا را دال بود و دسیر مطلوب برزد و منع در کشنده باشد و اگر یا شاد
 بود و دسیر مطلوب بر سر و منع محضه فیه می بود و اگر کاف یا ط باشد و دسیر حصول
 مطلوب بود یا نه و منع بر بال قادر باشد و اگر دلم یا غنای باشد و دسیر مطلوب
 بود و در یا نه و منع در شش خیزد و اگر سیم باشد و دسیر کند و منع و مطلوب سرفوی

مرد باشد و اگر زن باشد منع ماضی و مطلوب مرد باشد و اگر زن باشد منع
 منع اثر کننده و مطلوب کرد و اگر زن باشد و نه کوشش در حصول سلطان
 و منع رضا حق باشد و اگر سوال از فرج کما باشد و فضا تا امور باشد
 بحسب سوال از خبر یا زنده ماندن و اگر در خانه یا در صفی یا خطر باشد
 خزانة لطف و فایا باشد و دیگر کند صفر کما در نهای و خوف شده و از خانه دور
 رنج کرد اگر حرف با ما باشد و دیگر کند صفر کما در نهای و خوف شده و اگر
 جیم یا قاف بود و دیگر نمی باشد در نزاع بر خیزد و عاقله در نهای و کار بسته باشد
 و اگر آید یا شن باشد و دیگر کند رشاد تمام و قدر شهادت باشد و اگر اولد یا نایا باشد
 و دیگر فرج از برزگان و عاقله بر که و اگر زایا باشد و دیگر فرج و شادمانی
 و قدر شهادت باشد و اگر عاقله باشد و دیگر غم چه و دشواری باشد و اگر طایا
 دال باشد و دیگر رشاد از رخ رنگ و قدر شهادت بود و اگر یا صا د بود و دیگر
 غم بود و زرد کرد و صغوف ران شود و اگر کاف یا صا باشد و دیگر فرج
 مال باشد و حاجت از دوستان بر که و اگر دم یا غن باشد و دیگر غم از دشمن *
 و دشواری کار آید باشد و اگر سیم باشد و دیگر فرج از ملک و بر که در حاجت باشد
 و اگر زن بود و دیگر غم از زبده و دشواری کار آید باشد و اگر سیم باشد و دیگر شهادت
 از زکات و قدر شهادت بود و اگر عین بود و دیگر فرج از رسول و لدن عاقله

و بدینکه اگر سوال از طالع یا نکته از زلف ملاحظه کرد از فاء در جزدهم است و هم است ملاحظه
 روان کرد و اگر مال باشد از جزدهم صد است ملاحظه کنند و اگر فقر و حرکت
 و اقربا باشد از جزدهم در قاف است ملاحظه نمایند و اگر ملک و پدر و مادر
 و دینیه باشد از جزدهم در راء است ملاحظه کنند و اگر فرزند و محبوب باشد
 از جزدهم است ملاحظه کنند در شین است و اگر ملازم و بیمار باشد از جزدهم است
 دینیم در تاء است ملاحظه نمایند و اگر نزاع و شرک باشد از جزدهم است و هم که
 ثالث است ملاحظه نمایند و اگر خوف و خطر باشد در ذی باشد با مال
 غایب یا ایام میراث از جزدهم است چهارم که حاجت ملاحظه نمایند و اگر علم و
 دینی و تعمیر و حزب باشد از جزدهم است پنجم در ذال است ملاحظه نمایند اگر شغل و کار
 و پاوش هر بود از جزدهم است ششم ملاحظه کنند در ضا و درت و اگر است و مرد و با
 و دوستان خالص از جزدهم است هفتم ملاحظه باید کردن و اگر بعد از دشمن و خصم
 و متران باشد از جزدهم است هشتم در عین است ملاحظه توان کردن و هم
 روان بطابق یافتن و بدینکه هر یک از این سوالات در هر یک از این اجزاء
 با صفایح یا سطوح یا سب است ملاحظه توان کردن و حکم کردن در محتاج جمیع صفایح
 نباشد از آنکه در هر صفی از صفایح است و شش حرف یافت شود که شش
 سوالات و حاجات است و بریز یک پوشیده نیست فایده چون خواهند

چون خوبند سوال در زوال است مذکور را و از جزاء و صفایح و سطور و سورت معلوم
 کنند از زلف لغت کمریز و از باها و زینت و از جیم صلابت و از ذال لست
 و از هاء حریت و از واد و ولایت و از زاز و زینت و از زح و حیات و از
 طاهرات و از ناسیر و رکاف کفایت و از لدم لطف و از نیم مروت و از
 نون سخا و از زین سعادت و از عین غنایت و از زفا و فز و از ض و صبر و از
 قاف قوه و از زار و زعت و از زین شهادت و از زائیه و زلمت و از زنا
 ثبوت و رکاء و از زفا صدف و از ذال ذلت و از زفا و ضر و از زفا ظفر و از
 عین غنا کو به صغیر مولف حوزہ بودنت اگر سانه بعون الله الملک
 ردایاب به الله قدر الدلیل المصغر

محمد تقی بن ابی کجای سعادت

خاتمه الیاس

و عا

(

نفتی صحیح از نسیه نعمه الله و سیده عزالله میخ در دوحا از جعفر که از نسیه جمال الدین
حسین لغت طلی بابی ضعیف رسیده هر کس این دریره را حد کند بر جعفر و
در سر ان دلوف شود و عمر میزان رکید را یافته باشد و در سر از روز
چهار و صد نولنه نمود

[illegible]

باب در استخراج قواعد و قایده غیره در هر کلام و هر زبان و خواهر و ان *
 با نفع است بدانکه استخراج آیات قرآنی و احادیث و اسما و عظام از ربط
 نازل و طرح فغانه و آن کردن و حرکت در این باب بطریق فزونی نفع
 داشته اند و فرزند در نظر ربطی را که در تاریخ را در حبس بنظیره بنزد بطا و نا
 و لام و ها که جمله در این فن لطیف را که تا اینجای حروف جمع شوند رسد این کلام درست
 می شود تا آنیک تا آنیک که برشته این کلام ز سر و در این حالت شخصی
 چنانست که مختصر شد که تمام شده و خواهر و در آن شهر احوال را شخص
 زبان نسبت تحقیق نمائید قاعده چنان است که از زبان شهر بمقتصد *
 معلوم سازند بهمت فکری غیر بی شخص را از زبان نسبت اول هر دو
 بعد از آنکه روز و عمر و ساعت شهر را باین شهر حکم نهاده باشند و فرزند او را
 در قسم خاص و نهایت مهر و احوال گویند با شرکت قسم اول و مع هر دو
 بدانکه چهارم در وضع علم اند استخراج منظم را که نماید و بگویند
 و بعد از آن ترکیب را بسکون درانند و ناطق شوند و آن چهارم زبان بر زبان حقیقی
 در استخراج حقیق ان بود و چون خواهند منظم استخراج شود اول طلب نمایند
 آنچه مطلب ایشان است و به مندر ان مطلب در کلام شهر است و آن
 شهر در کلام قسم است چون مطلب رسید به این منظم حد حرف سخن لای

فی مصرع حد عرفی یخوایم فرضا اگر سب حرف خواهر کاف سیزان تو خدیه بود
 بغیر سب بعد از آن در کاف رتبه کن و سب حرف در نظر بیرون کن باز این
 نظیر کاف را با حرف اندویش جمع کن و نظر کن در کدام شهر می کند در آن که
 سکن آن است ایشان را ترکیب کن چون ترکیب کردی بطریق در ذکر کرده
 شد باز انقلب آن بعد و کاف است بجای پنجم خواهر زکاف المنه در ده لکهای
 زکاف چون کسر کنی بعد از استخراج ناطق سر شود و نظم سوزون را بشتر طریقه
 نظم طسم غم کن حروف را بهم پیونانی ما حصول آیه پنجم ترا آورد بوده است
 باینه کوشش و جان بشنود رنجه بت بیان کردم و این فن از کلیات است و این
 است چون بقیاتی این ارکان رسید و در این باب همی قدر ذکر کافی است
 و دیگر در باب صد کشف جزا باشد و التمام باب در بیان استخراج سطوح
 مجهول اعداد و احوال عالم از صفی در صفی پنج صفت مقدمه در دین سخن استخراج
 مقامات روم و احوال عالم قاعده بر آنکه چون خدیه مطلوب مجهول
 معلوم کند از اسم و طالع وقت و لدوت اگر زیاده از چهار حرف باشد از صفی را
 استخراج کند تا مطلوب مجهول را چون وضع یک صفی دو صفی کرده باشند
 احوال معلوم کنند از غیر و شتر و لقم و ضرر و تنک و بر حروفات ملفوظی و مکتوب

و سرود را پس از آنکه در هر باب را جدا جدا ثبت و محصل بطرب محمول این
 نیز بود بدانکه حرف چو را که اسم او ۱۳ حرف باشد مفعول می گویند بنیز هم و چون
 و در آن سه حرف را طبع می گویند و حرف را سرود در خوانند که رکنه حرف
 مفعول ۳۱ حرف است و حرف طبعی است و حرف کمال و حرف کمال و حرف کمال و حرف کمال
 است ب ت ث ح خ ه ی ط ظ ب ا لکه در هر حرفات در پنج کتب
 مرشد آن حرف را رزق گویند و اصل و باقی را فروع و تن است گویند معنی در
 مفعول در حرف تن است باشد و تن است در ادب است بدانکه چون
 حرف هر قسم را که خارج کرده باشی بعد از آن از قسم حرف مفعول را پنج طبعی
 و سرود در جمع کنند و اصل طبعی و سرود در مفعول برقرار کنند تا میان
 اصل برسد و حرف و پیش از تن است است لای رزق فائده چون
 که قسم را پس از آنکه در هر باب را جدا جدا ثبت کنند اول حرف
 از هر قسم بگیرند و باقی ثبت کنند بعد از آن هر قسم را هم طبع کنند و حرف
 کمال ۱۳ حرف سرود و بهر رکنه ثبت نمایند تا تمام حرفات
 قسم را بر وجه مذکور کرده باشند و در حرفات از قول گرفته بوده از داخل
 دانند

محصول خرد معلوم سازند

وزیر اہل علم

رہاں دعا دے

حوزه بعد المذبذب

در حدیثی است که
 حضرت علی علیه السلام
 فرمودند که هر که
 در این کتاب بخواند
 خداوند او را از آتش
 دوزخ نجات دهد
 و این حدیث را
 در کتابهای معتبره
 نقل کرده اند
 و این کتاب را
 در هر روز بخواند
 خداوند او را از آتش
 دوزخ نجات دهد
 و این حدیث را
 در کتابهای معتبره
 نقل کرده اند

رساله رموز الاسرار

بسم الله الرحمن الرحيم وبنسبتین

الحمد لله رب العالمین الصلوة و سلامه علی محمد و آله الطیبین

الطاهرین دبده این قاعده تعلق اسماء باوقات و از مندرجات

الکر مصدیه بحروف آتشی باشد منسوب بساعت بود و اگر مصدیه

بحروف بادی باشد تعلق بروز دارد و اگر خاکی باشد تعلق بسال

و اگر آب باشد تعلق بماء دارد اما بهر عددی که باشد بهمان

عدد زیاده میشود تا ۷ مثلاً الف یک عدد است یک ساعت

باشد تا ۷ ساعت و هر شها بعد دو است ۵ ساعت بوده

تا یازده و حرف نه است ۹ ساعت بود تا پانزده و میم چهار

است چهار ساعت تا چهارده و ذال ۷ است ۷ ساعت

بود تا سیزده و علی هذا القیاس قاعده اسبوع

مثلاً ب دو هفته بود تا هشت هفته و حرف واو که

شش هفته بود تا دوازده هفته و حرف ی ده هفته

تا ۱۰ هفته فصل در بیان مأخذ عدد مفردات

حروف باشد و مرکباتش در بسط و ترکیب او اما
 مفردات حروف منقسم میشود با حار و عشرات و مئات
 والوف و مداخل ایشان از یکی تا چهار باشد اما
 مداخل مفردات حروف در ترکیب اگر بدرجهٔ آحاد باشد
 او را یک مدخل بود و اگر بدرجهٔ عشرات بود او را دو مدخل
 بود و اگر بدرجهٔ مئات بود او را سه مدخل بود و اگر بدرجهٔ
 الوف بود او را چهار مدخل بود و آحاد الوف را چهار
 مدخل بود و عشرات الوف را شش مدخل بود و مئات
 الوف را ۷ مدخل بود و الوف الوف را هشت مدخل
 و قس علی هذا بدانکه این جمله مدخل منقسم
 بر هفت قسمند یکی مدخل اول صغیران عدد از ۷
 مراتب آحاد است تا مرتبهٔ نهم که مراتب تسعه گویند دوم
 و بسط کبری یعنی مداخل میانین که منسوب به عدد
 کبر باشد و آن عبارت از طرح عدد منتهای آحاد از عشرات
 بود اخذ مادون آن و طرح منتهای عدد عشرات از مئات
 بود و اخذ مادون آن و طرح منتهای عدد مئات از الوف
 بود و اخذ مادون آن و بالجمله هر عددی که بالا رود طرح

نماید بحسب مراتب و مادون را اعتبار کند تا هر چه برسد
 سوم و سبط مجموعین عدد میانین را باعتبار شمول
 آحاد و عشرات و اَحاد و مآت و اَحاد و الوف و عشرات
 مآت و عشرات الوف و مآت الوف و اَحاد و عشرات
 و مآت و اَحاد و عشرات و الوف و اَحاد و عشرات
 و مآت و الوف و اَحاد و عشرات مآت و الوف الوف
 تلك عشرة كاملة

پس بدانکه و سبط مجموعین ده نوعت و سبط
 مجموعین ازل یکی باعتبار شمول آحاد و عشرات و آن
 عبارت از طرح منتهای آحاد از عشرات بود دوم
 باعتبار شمول آحاد و مآت و آن عبارت از طرح منتهای
 عشرات از مآت بود سوم باعتبار شمول آحاد الوف
 و آن عبارت از طرح منتهای مآت از الوف چهارم
 باعتبار شمول عشرات و مآت و آن عبارت از طرح
 منتهای عشرات است از مآت پنجم باعتبار شمول
 عشرات و الوف و آن عبارت از طرح منتهای عشرات
 است از الوف ششم باعتبار مآت و الوف و آن

مدخل چهارم کبروان عبارتست از اخذ عدد از
حروف و کلمات مرتبه مدخل پنجم کبروان عبارتست
از اخذ تمامی عدد از تکبیر حروفات مبسوط در کلمات
مرتبه مدخل ششم الاکبر الاعظم و ان عبارتست

از اخذ تمامی عدد باعتبار زبر و بینات مدخل هفتم
 اکبر الاکبر و ان عبارتست از اخذ تمامی عدد از حروف
 و کلمات باعتبار اعداد مجموع و یا بر خسته معموله
 مثلاً حرف ت که دو نقطه دارد در حساب عدد
 کبرایت ۳ عدد دارد و طریقه عدد کبرایت
 اینست منصوب آن بروش ابجد از حروف الف
 يك ميشمارد تا حرف را که دهم میشود و حرف ز ا
 بیست شود الی غ که در عدد صد باشد الی حرف
 عی که هزار باشد و چون مغلوب کنی از حرف ما ابتدا
 کنی بصین طریق عدد میرسانی حرف ت ۸۰۰ عدد
 میکرد و در عدد ابجد منصوب ۴۰۰ و در مغلوب
 ابجد عدد ۷ و بعد وضعی ابجد ۲۲ میشود
 و عدد وضعی برین نسق است که از ابتدای حروف
 يك يك ميشمارد تا حرف ۲۸ که غیبی است و
 در عدد کبرای یقنی منصوب ۴۰ و مغلوب
 ایقغ حرف ت ۷۰ و در عدد وضعی ایقغ ۱۳

و در عدد منتهای النجاة ا ه ط م ع و در عدد ا ه ط م
 فیثاغورث هفت است و در عدد مثلثه ا ه ط م دانیال
 در نسخ دیگر ۴ ۴ ۸ ۶ ۱۴ ۴ ۱۰ و در
 عدد مثلثه ا ه ط م بنوعی دیگر که اعداد مثلثه ابجد را
 مثل آن عدد از اخبار بنی ۴ بروایت ذکر کرده ۲۰۴
 است و در عدد مثلثه ارسطاطالیس ۱۳۰ و در عدد
 مثلثه مات ا ه ط م ۸۰۰ و در عدد مثلثه الوف ا ه ط م
 ۱۱ و در عدد کبر ا ه ط م منسوب ۸ و در عدد ا ه ط م
 کبر مغلوب ۴۰ و در کبر ا ف ب ح منسوب ۶۰۰ و
 در ا ف ب ح مغلوب کبر پنج و در عدد وضعی ا ف ب ح ۲۰۴
 است که مجموع آن بعد از اسقاط مکرر که دو ۴۰ و در
 ۸۰۰ و در ۷ درین اعداد اعداد آمده پانزده
 هزار و سیصد و پنجاه و سه عدد میشود و این چنین
عدد بزرگ را اگر الاکبر و مجموع الاعداد میگویند
 و بدانکه مدخل جلی و خفی میباشد پس جلی آنکه
 به تعیین عددی از اعداد بود به یکی از طرق مرتبه

حروف و خفی آنکه به تعیین حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرات
 ائمه صلوات الله علیهم باشد و مخارج در عرف اهل
 قرائت محل اظهار حروف بود و نزد اصحاب این فن حروف
 مرکبه و مبسوطه و منسوبه را گویند که مخرج اعداد حروف
 دیگر باشد و حروف مرکبه بود و قسمت حروف مرکبه اسماء
 حروف که عبارت از ریز و بینات باشد و مرکبه کلمات
 که موضوع لغات بوده باشد و مبسوطه نیز بطریق
 حرفی بود و عددی پس هر یک از این مخصوص شوند
 بکمیت حروف و نقطه و این جمله را مخارج نامند و استخراج
 کلمات از حروف مداخل یا بحسب نفس حروف مداخل
 بود یا بحسب حروف مستحصله یا بحسب حروف نظیره
 یا بحسب قوی یا بحسب اساس یا غرایز یا غیر اینها
 بحسب تقابل و اتحاد مفهوم تواند کرد و از اینها معلوم
 خواهد شد دیگر بدانکه حروف مداخل
 حروف نیست که از عددی کینت و اسم و لقب بحساب
 جمل حاصل آید و حروف مستحصله حرف نیست که از جزو

وسطها اصل شود و مستحضره از حروف صفحہ و خانہ
 طلب دارند و حروف نظیرہ انقسام حروف ۱۴
 کانه بود بر ۱۴ دیگر در هر دایره که باشد از دو ایر
 مذکورہ و قوی جمع قوتست و مراد از قوت انجا طرح
 عدد جمل کیر است بعدد بروج و اخذ عدد بروجست
 و مارون وی و این را قوت نامید بجهت آنکه مواصل عدد
 مکانی عدد اول بود و در قوت گفته اند که قوی عبارتست
 از بودن حرف عناصر در اسم یا آنکه از عنصر حرفی باشد
 یا زیاده و آن منقسم است بیا و غیر تام و تام آنست که از
 هر عنصر حرفی باشد چون ملک و مغیث و غیر تام آنست
 که از عنصری حرفی نباشد یا زیاده از عنصر دیگر باشد
 چون سید و سند و مرید و معید و اساس اصل خانہ
 را گویند و مراد اینجا اسماء است که بعدد حروف و قوای
 مثل یکدیگر باشند چون حنان و منان و بعضی گفته اند
 معنی اطلاق میشود بر مناسبت میان در اسم بعدد حرف
 و حرکات و سکنات و این هم بر دو قسمت تام و غیر تام و تلم
 چون سبحان و غفران و غیر تام آنست که در حروف لفظ

سازی باشند نه در کیانت چون دتآن که دو حرفست و برها
 که این هم دو حرفست و غرایزه جمع غریزه است و آن طبیعت
 است و مراد انجاد و اسم است یا زیاده که دلیل معنی واحد است
 چون صانع و باری و مواری بر دو قسمت عددی تام و
 حرفی تام و غیر تام اما تام است که دو اسم در همه مداخل
 متحد باشند چون مالک و مؤمل و غیر تام است که در مدخل
 کبر موافق باشد و در و شیط نباشد چون هاری و و در و
 و مواری حرفی تام است که در مواری حروف موافق
 باشند نه در ترتیب چون مبین و منیب و حلیم و محیل
 و غیر تام است که در مواری مخالف باشند و در معنی
 موافق چون طیب و طاهر و متقابل است که اسمی
 با اسماء بحسب صیغه مقابل باشد چون زافع السماء
 و باسط الارض و ظاهر و باطن فصل
 در طریق استخراج اسماء الله با اسم صاحب دهوات
 و استخراج اسماء به انواع مختلفه است بعضی از نفس
 حروف اسم و کنیت و لقب و طالع و صاحب طالع استخراج
 نموده اند و بعضی دیگر از مداخل آنها را تحصیل حروف

نسبت بکدام کوكب دارد يا آنکه کدام روز تولد يا فتنه بحسب
وصفت و فعل ولادت انروز را طالع نهد و هر فرزى از
افراد موجودات را اسمى باشد از اسماء الله تعالى که از ۱۲
گونه حساب بيرون توان آورد که آن اسم ربى ذات اوست
و آن اسمى باشد که در عدد کبير يا صغير يا وسيط مطابق
اسم او باشد يا مطابق کين يا لقب يا طالع يا مطابق فاتحه
يا واسطه يا خاتمه يا واسطه نتيجه اولين يا ثانيه يا ثالثه
باشد و اسم مطابق اسم ربى ذات است و اسم مطابق لقب
ربى صفات است و اسم مطابق کين ربى افعال است و
اسم مطابق خانه سبب تکميل نفس است و تحصيل سعادت
ابدى باشد و اسم مطابق نتيجه اولى سبب مزيد دانش
و دراست است و اسم مطابق نتيجه ثانيه سبب حفظ
مسائل و ظهور اشياء است و اسم مطابق نتيجه ثالثه
جهت تقرب بعالَم ارواح است و اسم مطابق مجمع الاصول
سبب جمعيت کمالات نفسانى و جذبات رحمانيت
و بدانکه بطى ارث عددى باشد که از اصول

ثلاثة كنية واسم ولقب حاصل آید و بطن دوم
 عددی باشد که از تفسیر اصول ثلاثة بیرون آید و
 بطن سوم عددی باشد که از بسیط حروف
 اصول ثلاثة بیرون آید و بطن چهارم عددی باشد
 که از بسیط عدد اصول ثلاثة بیرون آید و بطن پنجم
 عددی باشد که از تعداد حروف مبسوطه اصول
 ثلاثة بیرون آید و بطن ششم عددی باشد که
 از تعداد حروف مبسوطه و حروف بیرون آید و بطن
 هفتم عددی باشد که از تعداد حروف مبسوطه
 عددی بیرون آید و درین باب مثالی نمودارند باسم
 اسکندر ربط حروف اسم اس ا ک ن د
 ۱ ۶ ۲ ۵۰ ۴
 پر مدخل گیرش ۳۳۵ حروف مدخل گیر
 ه ل ش مدخل و بسیط مجموعیش ۳۰۸
 حروفش ح ل مدخل و بسیط گیرش ۱۱
 حروفش ای مدخل صغیرش ۲ حروفش
 ب ببط حروفش باز بروینیات ۵ ال ام

ش ی ن ح ا ل ا م ا ل ف ی ا ب ا و مجموع
 بیست حرفست زبر و بین و حروف مداخل را شش
 نقطه بود بدانکه نزد بعضی هر سه نقطه جاری
 مجرای یک حرفست و ما عدد حروف و نقاط را
 ک ب و اعتبار نموده با عدد حروف زبر و بین
 که بیست بود ضم کرده بمجموعه بیست و سه حرف شد
 و اگر این حروف را از دوی نظیره ف را کیریم بصورت
 کیانت در می آید ق س ض س ظ ز ح
 غ ت س ض س ظ س ض ج خ م
 ع س د غ و این حروف بحسب حرد مسطر
 طالب باشند و مطلوبش بقرینه اسم حروف دیگر
 شوند که آن حروف رقم خانه و صفحه کردند باین
 مثال خانه اول ق ع م س خانه دوم این
 حرف کاف عدد ۲ حرف زبر و بین است و حرف با جاره
 مجرای شش نقطه که دو حرف حساب شود و حرف و او
 لغظ عدد نقطه که شش بود و او نویسد ف ه م باقی
 ه ک ن ا

حروف ضی د س ص خانه سوم ظ ذ ز س
 خانه چهارم خ س غ ص خانه پنجم ت س س
 ز خانه ششم ض ص ش خانه هفتم
 ظ غ س ا خانه هشتم ی غ ص خانه نهم
 ج س خ س خانه دهم ع ذ س ص خانه
 یازدهم ذ ض ع ر خانه دوازدهم ر س
 و چون این حروف صحفه و خانه ای این بیوت را
 جمع کنی این حروف بود ع س د ص ذ س س
 ص غ ا غ و س ع ع ص س س ذ
 ص ض ر س و نظایر حروف مذبوره این
 میشود با ص د م ل ل ی ا ک د ر
 ن س ن د ا ک ق ا ل و ا چون این حروف
 را یکبار تکیه منصوب کنی این ترتیب پذیرد
 اب وال ص ادق ک م ال ال دی
 ن اس ل و ن در و از نفس همین حروف
 چند اسم از اسماء باری تعالی ترکیب پذیرد

کین از کیت و لقب واسم هیئات اواب اول صارق
 مقصور کامل ملک مالک ملک دیان سلام نشان
 قدیم مقدس مدیل مبین منیب مقدم منیل
 ملتی ولی والی مولای مرادی کبر قدیر کریم
 قادر مؤمن مسلم ملک ملک موصل مبشر
 مقرب مدبر مقدر مکرّم مکنون کینون کابین
 صابر صبور سید اید وکیل ابدی صمدی
 سرمدی باقی دانی بصیر مدرک مرید نور
 نصر ناصر انیس مونس مکن امین دلیل
 دجوم قوی قیوم ربّ بارّ این اسماء مسطور
 ع ۶۰ اسمت موزی عدد کبریا بجدی اسم الله
 است و ارباب جفر این اسماء را متوافقه خوانند بحجت
 موافقت حروف آن بحروف اصول ثلثه دیگر
 بدانکه چون خواهیم که از این اصول ثلثه اسماء متوازنه
 استخراج کنیم مدخل هر یک از اصول ثلثه را بکیم برین
 وجه از کینه اب وال ص ارق مدخل کبران
 ۲۳۵ حروفش ه ل و و سیط مجموعی آن

۲۸ حروفش ك ح صغيران ۱۰ حرفش ی
و مد اخل لقب ك م ال ال د ی ن مدخل کبران
۱۸۰ ه حروفش و ف ق و سبط مجموعی آن
۲۰۴ حروفش ذ ك صغيران ع حروفش و
و مد اخل اسم اس ك ن د ر مدخل کبران ۳۳۰۵
حروفش ه ل ش و سبط مجموعی آن ۳۰۸
حروفش ح ل و سبط کبری آن ۱۱ حروفش
ای صغیران ۲ حرفش ب پس مجموع حروف
مداخل کثیر و لقب این شد ه ل ر ك ح ی و
ف ق ذ ك و ه ل ش ح ل ای ب و چون
 این حروف بدیت است و نقاط آن هشت است
 و هر چهار نقطه بمنزله يك حرفست پس عامل مختار است
 در آنکه بجای هشت نقطه حرف حاء بنویسد یا آنکه
 باعتبار هشت بودن حرف حا و ف ه ج بنویسد
 یا د و دال مرقوم نماید و ما انرا بر بدیت حرف
 مداخلات کنیه و لقب مسطورا فرودیم تا بدیت و دو

حرف شد و علامت بیست و دو را ك ب زیاده
 کردیم ۲۰۲ حروف شد چون این حروف را علامت
 جزو وسط کردانیم و حروف صفحہ و خانہ را بقریبہ
 اسمی بنویسیم در سیزده خانہ حاصل آید برین مثال

خانہ اول	خانہ دوم	خانہ سیم
هـ م ل ض	ر س ل ک س	ح ض ی ق
خانہ چهارم	خانہ پنجم	خانہ ششم
و ت ف ق	ق س د و	ک ذ و ق
خانہ هفتم	خانہ هشتم	خانہ نهم
هـ م ن ل خ	ش ز ح ض	ل ص ا ر
خانہ دهم	خانہ یازدهم	خانہ دوازدهم
ی ض ب ک س	ک ض ب ق	هـ م س ج ض
و چون این حروف مستحصلہ این بیوت را جمع کنی این		
باشند م ص س م س ض ق ت ق م		
و ذ ق ض خ ز ض ص ص ر ض م ض ق		
م ض و چون ازین حروف نظیرہ طلب داری		
این میشود ا ل ا ل ا ل ه ح ه ا ر ک ه ل ی ش		

ل د و ل ا ل ه ا ل و چون این حروف را یکبار تکبیر
منسوب کنی این ترتیب پدید آید ل ا ا ل ا ه ا ل ا ا
ل ل ه و ح د ه ل ا ش ر ی ک ل ه و نوکب
 این حروف اینست لا اله الا الله وحده لا شریک
 له و بدانکه از اجتماع نتیجه اولی که شصت و شش
 اسمیت از اسماء متوافقه و عدد دان ده هزار و پانصد
 و چهار می شود نتیجه ثالثه بظهور می آید باین دستور
مدخل کبر اسماء متوافقه حروفش د ی ث خ
وسیط مجموعی آن ۱۰۰۵۰۵ حروفش ه ن غ
وسیط مجموعی ثانی آن ۱۰۰ حروفش ی ق
وسیط کبری آن ۱۰۱ حروفش ای صغیر
آن ۲ حرفش ب اما مدخل کبر کلمه توحید
۱۰۴ حروفش ذ و سیط مجموعی آن
۸۰۲ حروفش پ ف و سیط کبری آن
۱۰ حرفش ی صغیر آن آ حرفش آ و مجموع
این مداخل ۲۰ حرفست و پانزده نقطه دارد

که بچهار حرف میشود که ۲۰۴ حرف شود چون این
حروف را علامت جرو وسط میکنند و حروف صفحه
و خانه را بقرینه اسمی بنویسند در ۳۱۱ خانه حاصل

آید برین مثال خانه خانه
ذت ی ص ث ای ص

خانه خانه خانه
غ ض ح ق ن ض ع ر ی خ ق ض

خانه خانه خانه
اق ی ا ب ق د و ف ر ذ ض

خانه خانه خانه
ب س ف ض ی خ اب اض اس

خانه خانه
ار او ک ظ ر ط چون حروف

ستحصله این بیوت را جمع کنی چنین شود ت ص

اض ض ق ض خ ض ق ا و ر ض س

ض خ ب ض س ر و ط ظ و چون ازین

حروف نظیره طلب داری این حروف شود

ل دی ح و س ل ل ل دی ل س ه

رول الی عل اور م م و چون این حرف
 را یکبار تکبیر منصوب کنی این ترتیب پذیرد م ح م
 در م س و ل ال ل ه ع ل ی و ل ی
 ال ل ه و س ر ه و ترکیب این حروف اینست
 محمد رسول الله علی ولی الله و ستره و بدانکه
 از عدد کبیر این نتیجه ثالثه که پانصد و پنجاه و پنج است
 و حروفش ث ن ه است و سبط مجموعی آن
 که مشمت است و حروفش س است و عدد صغیر
 آن مشش است و حروفش و است و اضافه هفت
 حرف کلمه عدد کبیر با عدد آن که ۳۰۰۱۰ است و
 حروف آن ش ی است و اضافه ده حرف و کلمه
 و سبط مجموع با عدد آن ۲۵۰۴ و حروف آن ر ن
 د است و اضافه چهار حرف کلمه صغیر که ۳۰۰۳۰۰
 و حروف آن غ ش است و اضافه دو حرف
 ک ج که علامت ۳۰۳ حرفت و باز ضام آن
 با ۳۰۳ حرف مذکور حروف مسطوره سی و پنج تمام